إِنَّ اللهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

این کتاب مستطاب من تصنیف مولانا امام الهمام من اولیاء الکرام قدوة الصلحا الکرام
زبدة العارفین شیخ الکاملین من افاضل المجتهدین عارف ربانی
عالم حقانی مقبول حضرت سبحانی منظور بارگاه یزدانی امام محمد غزالی رحمة الله علیه المسمی

که متضمن بعقاید و فقه و شرح طاعات و معاصی و شرط صحبت و
معاملت با خالق عزوجل و خلق است برای نفع خاص و عام بکمال التصحیح
و اهتمام عاصی پر معاصی شاه سید محمد قادری عفا الله عنه در سنه ۱۲۶۹ هجری لقا الطبع در آمد

أُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللهِ إِنَّ اللهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العلمين والصلوة والسلام على
رسوله محمد المصطفى وآله واصحابه اجمعين
ورضى الله عنا وعنكم وعن جميع المسلمين بدان
اى غافل مسكين كه تو مسافرى واززاد راه وار باديه كه برراه دارى
غافلى و منزلگاه اول تو درين باديه پشت پدرست پس رحم مادر پس فضاى
اين عالم پس گورستان چون بلحد رسيدى بسر باديه رسيدى كه هيچ آفريده
نهايت آن نشناخته چون اين باديه بگذاشتى بمنزلگاه پنجم رسيدى وآن
صحراى قيامت است وازان منزلگاه روى بوطن وقرارگاه خويش آورى اما بهشت
واما دوزخ حال اول وآخر تو اين است وتو درين دنيا غافل نشسته وهمه دل برتدبير
دنيا بسته گوئى كه هرگز رحلت نخواهى كرد ومقيم خواهى بود ونميدانى كه عمر تو
اگرچه دراز بار گشد اضافت بازل وابد مختصر ست وازل آن مدتست كه نبودى

که این کتاب از فایده نو خالی بود و اعتقادی که ایمان بدان درست شود درین کتاب
بیاوردیم تا جامع بود میان علم و عمل و ایمان و تقوی و تمامی زاد آخرت بدان
حاصل آید امیدواریم که هر که این کتاب برخواند مصنف و نویسنده را از خدای
عز و جل آمرزش خواهد انه ولی الاجابة لعباده المسلمین **فصل** در پیدا کردن
معنی کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله که ایمان بدان درست آید بدانکه ترا آفریده و ترا
آفریدگاریست که آفریدگار همه عالم است و هرچه در عالم است و یکی است که او را شریک
نیست و یگانه است که او را همتا نیست و همیشه بوده است و هستی او را ابتدا نیست
و همیشه باشد و وجود ویرا آخر نیست و وجود وی در ازل و ابد واجب است که نیستی را
بوی راه نیست و هستی وی بذات خود است که ویرا بهیچ سبب نیاز نیست و هیچ چیز
از وی بی نیاز نیست بلکه قیام وی بذات خود است و قیام همه چیز بویست و معنی
قیوم این است منزه وی در ذات خود جوهر نیست و عرض نیست و ویرا در هیچ
(دور کردن و پاک کردن از چیزهای ناشایست ۱۲ کنز)
کالبد فرود آمدن نیست و بهیچ چیز مانند نیست و هیچ چیز مانند وی نیست و ویرا
صورت نیست چونی و چگونگی را بوی راه نیست و هرچه در خیال و خاطر آید از کمیت
و کیفیت از همه پاکست که اینهمه صفت آفریدگاری ویست و وی بصفت هیچ آفریده
نیست بلکه هرچه وهم و خیال صورت کند وی آفریدگار آنست و خردی و بزرگی
و مقدار را بوی نیست که اینهمه صفات اجسام عالم است و وی جسم نیست و ویرا
بهیچ جسم پیوند نیست و در جائی و در جائی نیست بلکه خود اصلا جاگیر و جای پذیر نیست

کمیت بفتح اول و تشدید میم مکسور و تشدید تحتانی بمعنی چندی و مقدار چیزی که سنجیده شود یا پیموده شود یا شمرده شود ۱۲ صراح

وهم بالفتح رفتن دل

نقیح با نیز گفته اند ۱۲

و هرچه در عالم است همه زیر عرش است و عرش زیر قدرت وی مسخر است و وی

فوق عرش است بقهر و تسخیر نه چنانکه جسمی فوق جسمی باشد که وی جسم نیست و

عرش بردارنده وی نیست بلکه عرش و حمله عرش جمله برداشته لطف و قدرت

وی اند امروز هم بدان صفت است که در ازل بوده و پیش از آنکه عرش آفریده و تا ابد

همچنان باشد که تغیر و گردش را بوی راه نیست که اگر گردش بصفت نقصان بود ناقص

خدائی را نشاید و اگر بصفت کمال باشد از پیش ناقص بوده و حاجتمند این کمال بوده باشد

و محتاج آفریده باشد نه آفریدگار و آنکه بدین صفت باشد خدائی را نشاید و با آنکه از همه

منزه است درینجهان دانستنی است و در آنجهان دیدنی و چنانکه درینجهان وی را بیچون و

بیچگونه دانند در آنجهان نیز بیچون و بیچگونه ببینند که آن دیدار از جنس دیدار این جهان

نیست **قدرت** بآنکه قدرت وی مانند هیچ چیز نیست بر همه چیزها قادر

است و قدرت و توانائی وی بر کمال است که هیچ عجز و نقصان و ضعف را بدان راه نیست

بلکه هرچه خواست کرد و هرچه خواهد کند و هفت آسمان و هفت زمین و عرش و کرسی و هرچه

هست همه در قبضه قدرت وی مقهور و مسخر است و بدست هیچکس جز وی هیچ چیز نیست

و وی را در آفرینش یار و انباز نیست **علم** و وی داناست و علم وی بهمه چیز محیط است

و از علی تا ثری هیچ چیز بی دانش وی نرود چه همه از وی رود و از قدرت وی پدید

آید که عدد ریگ بیابان و برگ درختان و ستاره آسمان و قطره باران و اندیشه

دلها و ذره های هوا در علم وی همچنان مکشوف است که عدد آسمانها **ارادت** و

قهر بالفتح چیره و غالب شدن

حامل بردارنده چیزی بر خود ۱۲ غ

گردش بروزن ورزش بمعنی گردیدن باشد که چرخ زدنست و بمعنی تغییر هم هست چنانکه ... بمعنی تبدیل است ۱۲ برهان

روی و چهره و بینائی و دیدن و چشم ۱۲ برهان

بالضم سستی و ناتوانی بدن ۱۲

هرچه در عالم هست همه بخواست و ارادت اوست و هیچ چیز از اندک و بسیار و خرد و بزرگ
و خیر و شر و طاعت و معصیت و کفر و ایمان و سود و زیان و زیادت و نقصان و رنج
و راحت و بیماری و تندرستی نرود الا بتقدیر و مشیت وی و بقضا و حکم وی اگر
همه عالم فراهم آیند از جن و انس و شیاطین و ملایکه تا یک ذره از عالم بجنبانند یا از جای
بدارند یا بیش کنند یا کم کنند بی خواست وی همه عاجز باشند و نتوانند بلکه جز آنکه وی
خواهد در وجود نیاید و هرچه وی خواهد بباشد و هیچکس دفع آن نتواند کرد و هرچه
هست و هرچه بود و هرچه باشد همه بتدبیر و تقدیر ویست **سمع و بصر** و چنانکه داناست
بهرچه دانستنی است بینا و شنواست بهرچه دیدنی و شنیدنی است و دور و نزدیک
در شنوائی وی و تاریکی و روشنی در بینائی وی برابر بود و آواز پای مورچه که در
شب تاریک برود از شنوائی وی بیرون نبود و رنگ و صورت کرمی که در تحت
الثری بود از دیدن وی بیرون نبود و دیدن وی بچشم نبود و شنوائی وی بگوش
نبود چنانچه دانش وی باندیشه نبود و آفریدن وی بآلت نبود **کلام** بدانکه خدا تعالی
متکلم است و فرمان وی بر همه خلق واجب است و خبر وی از هرچه خبر داده است راست
است و وعد و وعید وی حق است و فرمان و خبر و وعد و وعید همه سخن ویست
و وی چنانکه زنده و توانا و دانا و شنوا و بیناست گویاست و با موسی صلوات
الرحمن علیه سخن گفت بی واسطه و سخن وی بکام و زبان و لب و دهان نیست و چنانکه
سخن را در دل آدمی حرف و صوت نیست سخن خدا تعالی پاکیزه و منزه ترست ازین

تقدیر اندازه کردن و تنگ کردن و تمام کردن و هموار کردن چیزی ۱۲ م

وعد بالفتح نوید دادن [illegible]

صفت قرآن و توریت و انجیل و زبور و همه کتب پیغمبران علیهم السلام سخن ویست
و سخن صفت ویست و همه صفات وی قدیم است و همیشه بوده است و چنانچه ذات
ایزد تعالی و تقدس در دل ما معلوم است و بر زبان ما مذکور است و علم ما آفریده
و معلوم قدیم و ذکر ما آفریده و مذکور قدیم سبحانه کلام او در دل ما محفوظ و بر زبان ما مقرو
و در مصحف مکتوب محفوظ نامخلوق و حفظ و کتابت مخلوق مقرو نامخلوق و
قرات مخلوق **افعال** عالم و هرچه در عالم همه آفریده ویست و هرچه آفرید چنان
آفرید که ازان بهتر و نیکوتر نباشد و اگر عقل همه عقلا در هم زنند و اندیشه کنند
تا این مملکت را صورتی نیکوتر ببینند لشند یا بهتر ازین تدبیری کنند یا چیزی نقصان کنند
یا زیادت کنند نتوانند و آنچه ببینند لشند که بهتر ازین میباید خطا کنند و از سر حکمت و
مصلحت وی غافل باشند بلکه مثل ایشان چون نابینائی باشد که در سرائی شود
و هر قماشی بر جای خود نهاده وی نه بیند چون بر انجا افتد میگوید این چرا بر راه
نهاده اند و آن خود بر راه نباشد لیکن او خود نابینا است راه را نمی بیند پس هرچه
بیافرید بعدل و حکمت آفرید و چنانکه بایست هرچه آفرید از رنج و بیماری و درویشی
و عجز و جهل همه بعدل است و ظلم از وی خود ممکن نیست که ظلم آن بود که در مملکت
دیگری تصرف کند و از وی تصرف کردن در مملکت دیگری ممکن نیست که با وی
مالکی دیگر محال باشد و هرچه هست و بود و باشد و خواهد بود همه مملوک وی و مالک
ویست و لیس بی انباز و بی همتا **صفت آخرة** پس بدانکه این سرا مزرع

[illegible]

آخرتست وآن سرا عالم ابدیست و سرای جاودانست واین منزلگاهیست که از اینجا
بردارند و بآخرت برند و هر کسی را از بندگان مدتی تقدیر کرده است که درین منزل
باشد وآخر آن مدت اجل وی باشد که زیادت ونقصان را بوی راه نبود چون
اجل در آید جان از تن وی جدا کنند ودر قیامت که روز حساب ومکافات باشد جان
را با کالبد دهند وهمه را برانگیزانند وهر کسی کردارهای خویشتن بیند در نامه نوشته که هر چه
کرده باشد همه را با وی دهند ومقدار طاعت ومعصیت وی را باز کردانند بترازوی
که شایستهٔ آن کار باشد وآن ترازو بترازوی اینجهان نماند وسوال گور حقست
روح را با قالب آرند وقالب را راست بازنشانند واز دین وی وپیغمبر وی سوال
کنند وکافر را عذاب کنند ودری از دوزخ در گور ایشان کشایند ومومنان را چون
عروسان خوش بخوابانند ودری از بهشت در گور ایشان باز کشایند وبدانکه همه
خلق را گذر فرماید بر صراط وصراط باریکتر از موی وتیزتر از شمشیر بود وهر که درین عالم
بر صراط مستقیم راست ایستاده باشد بآسانی بران صراط بگذرد وهر که راه راست
نداشته باشد بر صراط راه نیابد وبدوزخ افتد وبدانکه همه خلق را بر صراط بدارند و
بپرسند از هر چه کرده باشند وحقیقت صدق از صادقان طلب کنند ومنافقان
ومرائیان را تشویر دهند وفضیحت کنند وگروهی را بی حساب به بهشت برند وگروهی را
حساب کنند بآسانی وگروهی را بدشواری وبآخر همه کافرانرا بدوزخ فرستند
که هرگز خلاص نیابند ومطیعان ومسلمانانرا بهشت برند وعاصیانرا بدوزخ فرستند

[illegible]

وازیشان هرکرا شفاعت انبیا و اولیا دریابد عفو کنند و هرکرا شفاعت نبود
بدوزخ فرستند و بمقدار گناه عقوبت کنند و باخر ببهشت برند برحمت خویش
وشفاعت پیغمبران علیه السلام ثابت و چون سبحانه و تعالی این تقدیر
کرده بود که احوال و اعمال آدمی بعضی سبب شقاوت وی باشد و بعضی سبب سعادت
وآدمی از خود آن نتواند شناخت بحکم فضل و رحمت خویش پیغمبران را علیهم الصلوة
والسلام بفرستاد به بندگان خویش تا خبر دهند ایشان را از سعادت و شقاوت ایشان
و بشارت دهند مر مومنان را ببهشت و کافران را بدوزخ و نیز آن راه سعادت و شقاوت ایشان
آشکارا بکنند تا هیچکس را بر خدا تعالی حجت نماند و امر و نهی شریعت بر ایشان پیدا
کنند تا هر که فرمان بردار بود داند که علامت سعادتست و هر که بیفرمانی کند داند که علامت
شقاوتست تا هیچکس را بر خداوند تعالی حجت نماند پس آخر همه رسولان رسول ما را
محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بخلق فرستاد و نبوت وی بدرجهٔ کمال رسانید که
هیچ زیادت و نقصان را بوی راه نبود و بدان سبب وی را خاتم انبیا کرد که
پس از وی هیچ پیغمبر نباشد و جمله خلایق را از جن و انس بمتابعت وی فرمود و وی را
سید همه انبیا کرد و یاران و اصحاب او را بهترین اصحاب پیغمبران کرد صلی الله علیهم
اجمعین **فصل** این قدر اعتقاد که گفته آمد ایمان بدین درست شود و هر که این
جمله باور داشت و بیشک و شبهت قبول کرد ایمان وی درست است اگرچه دلیل آن
بتمامی نداند بر وی واجب نیست آن همه بحث لیس باید که تا بدان را مشغول شود تا

برزرین فانی پس چون دنیا سفالین فانیست وآخرت زرین باقی بی عقلی باشد

فانی خسیس را بر باقی شریف اختیار کردن **فصل** پس دنیا رباطی است از

آن باری سبحانه تعالی آفریده است برای مسافرانی که بحضرت الوهیت قصد

دارند واین رباط بر سر بادیهٔ قیامت نهاده چون مسافران رخت از پشت

پدر و رحم مادر برگیرند و بدین رباط رسند زاد راه برگیرند و بهیچ چیز دیگر مشغول نشوند

که هر که بی زاد و بدرقه ببادیه قیامت فروشود هلاک شود هلاکی که هرگز از عذاب آن

خلاص نشود **فصل** اگر گوئی زاد آخرت و بدرقه چیست تا بدان مشغول شوم

و دست از دنیا بدارم بدانکه آخرت را هیچ زاد نیست مگر تقوی و هیچ بدرقه

نیست مگر ایمان که ترجمه آن کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله است چنانکه حقتعالی فرموده

وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وگفت وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ

إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ

وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وگفت لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ

مِنْ عَذَابِي پس زاد و بدرقه آخرت علم و عمل است یعنی ایمان و تقوی پس ما این

کتاب مختصر تصنیف کردیم و وی را زاد آخرت نام کردیم بسبب آنکه گروهی از اهل

دین درخواستند برای قومی از عوام که ایشان را قوت آن نبود که بکتاب احیای علوم

و کیمیای سعادت رسند لیکن آنقدر که در بدایه الهدایه گفته ایم عبارتی ایشان را کافی

بود خواستند تا پارسی کتاب بدایه بشناسند و راه تقوی بدان بدانند و بخواستیم

وازاول نه وابدان مدتست که تو خواهی بوده وازآخر نه و تو میان ازل و ابد [illegible]
کار برساخته و اگر خواهی که درازی ابد به بینی این عالم را پراز گاورس تقدیر کن [illegible]
مرغیکه بر صد هزار سال یکدانه بردارد اینجمله گاورسها بآخر رسد و از درازی ابد
هیچ کم نشود که هنوز آنچه مانده باشد نهایت ندارد و اگر خواهی که مختصر عمر [illegible]
درمیان ازل و ابد بدانی سخن نوح پیغمبر صلوات الله علیه بشنو که [illegible]
دنیا را چون دیدی گفت چون خانه که دو در دارد از یکی درآمدم و از دیگر
بیرون شدم و وی هزار سال پنجاه سال کم زیست و پنج هزار سال است که [illegible]
هرچه مقدار آن متناهی بود اگرچه دراز کشد سپری شده گیر کار آخرت ابد [illegible]
که سپری نشود اگر کسی را مملکت دنیا صافی و مسلم شود از مشرق تا مغرب چون [illegible]
مرگ رسد آنهمه تخم حسرت باشد گوید کاشکی از دنیا مرا قدر قوتی بیش نبودی پس [illegible]
چون بود کسیکه مملکت جاوید را باچنین کار مختصر بفروشد [illegible]
چنین صافی و مسلم نباشد بلکه منغص و مکدر بود و آخرت را بدنیای مختصر فروختن
کار هیچ عاقل نبود بلکه عاقل داند که جمله زمین و آنچه بروی است در جنب سعادت
ابدی و خزانه قدرة خدایتعالی کلوخیست و هر لذت و دولت و شادی که بر روی
زمین است گردیست از آن کلوخ که از برخاستن آن غبار تا نشستن و ناچیز شدن
وی بس تفاوتی نبود بلکه بزرگان گفته اند اگر دنیا نبودی الا از زرین فانی و آخرت
نبودی الا کوزه سفالین باقی عاقل آن بودی که سفالین باقی را اختیار کردی

گاورس [illegible] نوعی از غله که [illegible] باشد و آن ریزه و [illegible] باشد ۱۲ غیاث اللغة

[illegible] گذشته و [illegible] رسیده و ناچیز [illegible] ۱۲ غیاث

[illegible] رسیده [illegible] ۱۲ ب

کلوخ بضم اول و سکون آخر که خای نقط دار باشد معروف است که گل خشک شده و لختهای دیوار افتاده و خاک برهم چسپیده سخت باشد و از آن ترکی کسک خوانند وخشت پاره خام و پخته را نیز گویند و کنایه از مردم خشک طبیعت و کم فطرت و بی همت باشد ۱۲ ب

منغص [illegible] ۱۲

صراح اللغة

نجات دو جهان حاصل شود و آن تقوی است و معنی وی پرهیزکاریست و فرمانبرداری
حقتعالی و آنکه آدمی بحکم هوا و شهوت خویش نباشد بحکم فرمان باشد که سعادت بنده
فرمانبرداری خداوند بود و این تقوی دو قسم بود یکی آنکه هرچه بفرمود بجای آورد و دیگر
آنکه هرچه از آن نهی کرد از آن دور باشد و ما این هر دو قسم را بر آن اندازه که در کتاب
بدایه بتازی گفته ایم بیان کنیم انشاء الله تعالی عز و جل **قسم اول** در طاعت
داشتن فرمان بدانکه فرمان حقتعالی بر دو وجه است یکی فریضه و دیگر نافله که آنرا سنت
گویند فریضه اصل است و سرمایه رستگاری بوی حاصل شود و سنت چون سود است و
درجات بلند بوی توان یافت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت خدا تعالی میگوید
هیچ تقرب نکند بندگان من بمن مانند گزاردن فریضها و بنده من از تقرب کردن
بمن بنوافل نیاساید تا آنگاه که او را دوست گیرم و همگی وی من باشم چشم وی باشم تا بمن بیند
گوش وی باشم تا بمن شنود و دست وی باشم که بمن گیرد و زبان وی باشم که بمن گوید
و بدانکه نتوانی رسیدن بگزاردن فرمانها و رفتن راه تقوی الا بدانکه پیوسته بمراقبه و نگاهبانی
دل و اندامها مشغول باشی و یک نفس و یک لحظه از خویشتن غافل نباشی و بدانی که در هر لحظه
حق سبحانه و تعالی مطلع است بر ظاهر و باطن تو و آگاه است از اندیشه و خاطر تو و داناست
بهرچه میرود بر زبان و چشم و دل و جمله اندامهای تو که در جمله عالم یک ذره نجنبد و آرام نگیرد الا
که حقتعالی آنرا می بیند و میداند چون این بدانستی پیوسته با ادب باش در حضرت خداوند
خویش و جهد کن تا نبیند ترا الا مشغول بدانچه فرموده است و دور از آنچه نهی کرده است و نتوانی

۱ بالفتح رستگاری رستن ۱۲ م

۲ نزدیک شدن و نزدیکی جستن ۱۲ م

۳ [illegible] ۱۲ م

۴ بالضم نگاه داشتن و حفظ کردن کسی را و بالضم و تشدید طا واقف شونده ۱۲ م

۱ یعنی در کتاب [illegible] بزبان عربی ۱۲

بدین صفت بودن الابد اگر اوقات خویش از آن وقت که بیدار شوی تا آنگاه که باز بخواب شوی جمله نگاهداری و هر ساعتی یاوردی جدا آگاه که داری دران ساعت بدان مشغول باشی تا هیچ غافل و بیکار نباشی **فصل** چون از خواب بیدار شوی جهد آن کن که بیداری پیش از صبح بود که هر که را صبح خفته یابد برکت آن روز تمامی در نیابد که برکات درگاه خواستن بیت دعا یکی او ان چیزی که بر دل و زبان تو رود ذکر خداوند تعالی بود و بگوی

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ اَحْيَانَا بَعْدَ مَا اَمَاتَنَا وَاِلَيْهِ النُّشُوْرُ

اَصْبَحْنَا وَاَصْبَحَ الْمُلْكُ لِلّٰهِ وَالْعَظَمَةُ وَالسُّلْطَانُ لِلّٰهِ وَالْعِزَّةُ

وَالْقُدْرَةُ لِلّٰهِ اَصْبَحْنَا عَلٰى فِطْرَةِ الْاِسْلَامِ وَعَلٰى كَلِمَةِ الْاِخْلَاصِ

وَعَلٰى دِيْنِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلٰى مِلَّةِ اَبِيْنَا اِبْرَاهِيْمَ

حَنِيْفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْاَلُكَ

اَنْ تَبْعَثَنَا فِيْ هٰذَا الْيَوْمِ اِلٰى كُلِّ خَيْرٍ وَنَعُوْذُ بِكَ اَنْ نَجْتَرِحَ فِيْهِ

سُوْءًا اَوْ نَجُرَّهُ اِلٰى مُسْلِمٍ نَسْاَلُكَ خَيْرَ هٰذَا الْيَوْمِ وَخَيْرَ مَا فِيْهِ وَنَعُوْذُ

بِكَ مِنْ شَرِّهٖ وَشَرِّ مَا فِيْهِ و معنی این دعا را معلوم کن بپارسی آنگاه بتازی بخوان و همچنین دعوات دیگر که خواهی شنیدن چون در پوشی جامه را نیت کن که فرمان خدای تعالی را بجای می آوری در پوشیدن عورت و حذر کن از آنکه جامه برای ریا خلق در پوشی که هر کاری که نه برای خدای تعالی کنی ضایع باشد چون جامه پوشیدی قصد طهارت جای کنی نخست پای چپ از تن خویش فرا پیش دار تا نخست پای چپ در طهارت

[illegible] غیاث اللغات

[illegible] غیاث اللغات

جای بهی و چون بیرون آئی پای راست فرا پیش دار و چیزی که نام خدا تعالی بر آن
باشد از انگشتری و کاغذ و درم در طهارت جای مبر و سر برهنه در آنجا
مشو و چون در طهارت جای خواهی شدن بگوی بِسْمِ اللهِ أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ
الرِّجْسِ النَّجِسِ الْخَبِيثِ الْمُخْبِثِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و چنان بگو که بسم الله
واعوذ بالله پیش از آن گوئی که در طهارت جای شوی باقی اگر در طهارت جای
روا بود و وقت بیرون آمدن بگوی الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنِّي مَا يُؤْذِينِي
وَأَبْقَى عَلَيَّ مَا يَنْفَعُنِي و پیش از قضاء حاجت باید که سه کلوخ پاک نهاده
داری و بران جایگاه که قضاء حاجت کرده باشی بآب استنجا مکن و پس از بول
سه گام برگیر و سه بار تنحنح کن و سه بار قضیب بیفشان و سه بار دست بزیر قضیب
بیرون آور و در استبرا بیش ازین مبالغه مکن که آن بوسوسه کشد و اگر در صحرا طهارت
کنی دور شو از دیدار مردمان و اگر توانی در پس چیزی شو و عورت پیش از نشستن برهنه
مکن و روی فرا آفتاب و ماه مکن و روی و پشت فرا قبله مکن لیکن قبله باید که بر یکسو
بود و در آب ایستاده و در زیر درخت میوه دار بول مکن و حذر کن از جائی که مردمان
آنجا بحدیث بنشینند و از زمینی که سخت بود و از جایگه که در مقابله باد باشد و از سوراخ
که در زمین باشد و در نشستن اعتماد بر پای چپ کن و بی ضرورتی بر پای بول مکن و چون
کلوخ بکار داری کم از سه کلوخ بکار مدار و هر سه باید که پاک بود و درشت چنانکه
پلیدی برباید و فراتر نبرد از آنجا که باشد اگر بسه پاک نشود پنج یا هفت که پاک گردد

واجبست و عدد طاق سنت است و چون کلوخ بکار داشتی و نجاست فراز نرفتی
و هیچ اثر بنگذاشتی اگر آب بکار نداری روا بود ولیکن اولی آن بود که میان
کلوخ و آب جمع کنی و استنجا جز بدست چپ مکن و بگوی اَللّٰهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِیْ مِنَ
النِّفَاقِ وَحَصِّنْ فَرْجِیْ مِنَ الْفَوَاحِشِ و چون از استنجا [٢] بآب فارغ
شدی دست بزمین یا بدیوار در مال انگاه بشوی که هیچ بوی نماند چون از شستن
فارغ شدی بگوی غُفْرَانَکَ یعنی آمرزش میخواهم و خویشتن را بخرقه خشک
کن تا تمام آداب بجای آورده باشی **آداب وضو** چون از استنجا
فارغ شدی آداب مسواک از دست مده که آن سبب پاکی دهان و خوشنود بودن
خدای تعالی است و یک نماز با مسواک فاضلتر است از هفتاد نماز بی مسواک و چون
وضو را ابتدا خواهی کرد بر بالا نشین و روی بقبله آر و بگوی بسم الله الرحمن الرحیم [٣]
اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِکَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّیَاطِیْنِ وَاَعُوْذُ بِکَ رَبِّ
اَنْ یَحْضُرُوْنِ پس هر دو دست سه بار بشوی و بگوی اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ
اَسْاَلُکَ الْیُمْنَ وَالْبَرَکَةَ وَاَعُوْذُ بِکَ مِنَ الشُّؤْمِ وَالْهَلَکَةِ پس
بدل بگوی نیت کردم که طهارت کنم برای نماز یا نیت کردم که حدث [٤] برگیرم و چنان
باید که این نیت از دل غایب نشود تا بوقت روی شستن و یک کف آب گیر
و سه بار در دهان کن و بحلق برمگیر که روزه دار باشی و بگوی اَللّٰهُمَّ اَعِنِّیْ عَلٰی
تِلَاوَةِ کِتَابِکَ وَکَثْرَةِ ذِکْرِکَ و یک کف آب دیگر برگیر و سه بار بنفس

---

٢ پاک کردن خود را از نجاست دشنافتن و رهائی نخستین ١٢م

[١] ای بار خدایا پاک کن دل من از نفاق و نگهدار فرج مرا از فواحش ١٢

٣ بنام خداوند بخشنده مهربان ١٢ فتح الرحمان

٤ یعنی بی وضو شدن و پیدا کردن ١٢م

بانگشت دست چپ وبگوی اَللّٰهُمَّ ارِحْنِی

راضِ وَاَعُوْذُبِكَ مِنْ رَوَائِحَةِ النَّارِ

ودست آب برگیر وجمله روی بشوی واز سرگوش

لبش و هرقدر موئی که سوی روی آمده باشد ازان

ان وهمچنین آب باصل چهار موی برسان ابرو وموی

روی وگوش باشد وچون محاسن بزرگ شده باشد چنانکه پوست

ساند واگر پوست تمام پوشیده باشد آب بروی

ت روی شستن بگوی اَللّٰهُمَّ بَیِّضْ وَجْهِی

اَوْلِیَائِكَ وَلَا تُسَوِّدْ وَجْهِی بِظُلُمَاتِكَ

ك وخلال کن موی روی را بانگشتان انگا

اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِی كِتَابِی بِیَمِیْنِی وَحَاسِبْنِی

ست چپ بشوی وبگوی اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَعُوْذُبِكَ

الِی اَوْمِنْ وَرَاءِ ظَهْرِی یَوْمَ الْقِیٰمَةِ

مان بهم بازنه وبه پیش سرنه ومی کش تا پس قفا

هردوروی موی سر مسح کشیده شود وهمچنین

سه بار بشوی وبوقت مسح بگوی اَللّٰهُمَّ

كَاتِكَ وَاَظِلَّنِی تَحْتَ عَرْشِكَ یَوْمَ

... ـك انگاه گوش را مسح کن و دو انگشت شهادت در درون
... گوش و پشت گوش را مسح تر کن و کف دست بر جمله گوش نه تا جمال
... بگوی اللّهمّ اجعلنی من الّذین یستمعون القول
... اللّهمّ اسمعنی منادی الجنّة مع الابرار انگاه
... و بگوی اللّهمّ اعتق رقبتی من النّار واعوذ بک
... والاغلال پس پای راست بشوی تا میان ساق با بر جای
... در بهشت تا با انجا رسد و میان انگشتان خلال کن با انگشت کهین
... چپ ... و ابتدا به انگشت کهین پای راست کن و ختم بکهین پای چپ
... اللّهمّ ثبّت قدمی علی الصّراط یوم تزلّ الاقدام فی النّار
... شستن بگوی اللّهمّ انّی اعوذ بک من ان تزلّ قدمی علی
... یوم تزلّ اقدام المنافقین چون فارغ شوی روی بقبله کن و بگوی
... لا اله الّا اللّه وحده لا شریک له واشهد انّ محمّداً عبده و
... سبحانک اللّهمّ وبحمدک اشهد ان لا اله الّا انت عملت
... ظلمت نفسی استغفرک واتوب الیک فاغفر لی ذنوبی انّک
... الرّحیم اللّهمّ اجعلنی من التّوّابین واجعلنی من
... اجعلنی من عبادک الصّالحین هر که این دعاها در میان
طهارت بگوید همه خطاها و گناهها از اندامهای وی بیرون شود و مطهر از وضوی

ند و مردان تا قیامت ویرانی الود نسید **فصل** از هفت چیز خو[د]
افشاندن وا[ز] آب اسراف کردن و در روی شستن طها[رت]
وسخن بگوی و هیچ جای سه بار بیش مشو که مقتضی
ما زا در طهارت شیطانیست که بر ایشان خندد و براو لها
طهارت مکن و از کوزهٔ سفالین طهارت کن نه از
و در میان طهارت هیچ از ذکر خداوند تعالی خالی مباش
بود گناه را از همه اندامها ببرد و چون بی ذکر بود پیش
غسل چون جنابتی رسد از احتلام یا از صحبت
باشد از تن با آب پاک کن آنگاه وضو بکن چنانکه گفته آمد
فارغ شوی تا آب ضایع نشود چون وضو کردی
سه بار بر جانب چپ و سه بار بر میان سر و نیت
و جمله اندامها بدست بمال و جائیکه از تن تو پوشیده
چون بغل و ناف و سوراخ گوش آب بوی برسان
دو دست از عورت نگاه دار تا وضو شکسته نشود
نیت کردن و جمله پوست اندام بشستن و در وضو
شستن و هر دو دست تا آرنج و مسح سر آنقدر که بود و هر دو
نگاه داشتن و دیگر همه سنت است لیکن فضل وی بزرگ

[illegible]

است و ثواب وی بسیارست و دست بداشتن از منهیات زبان کاریست بلکه اصل
فریضه بدان تمام شود که نقصان فرایض را در نتوان یافت الا بسنتها **آداب
تیمم** اگر عاجز آئی از استعمال آب و بکار داشتن آب در سفر پس از آنکه آب
طلب کنی نیابی و اگر یابی از تشنگی ترسی تو یا همراهان تو یا میان تو و آب مانعی بود
چون سبعی یا دشمنی یا آب ملک دیگری باشد و دستوری نمیدهد و نمیفروشد الا بهای
گرانتر از آنکه بهای ویست در انموضع یا جراحتی است بر تن تو که بکار داشتن آب
بیم هلاک تست یا هلاک اندامی از اندامهای تو صبر کن تا وقت فریضه در آید آنگاه
خاک پاک خالص و نرم طلب کن و هر دو کف خویش بروی زن انگشتان جفت
بهم باز نهاده نیت استباحت نماز کن و روی خویش را بدان دو کف گرد آلود یکبار
مسح کن چنانکه خاک بهمه روی برسد و نشاید که با صل موی نرسد و انگشتری
بیرون کن و انگشتها گشاده بدار و یکبار دیگر بر خاک زن و هر دو دست تا آرنج
بدان مسح کش چنانکه گرد اندک بهمه برسد پس هر دو دست بیکدیگر مال و میان انگشتان
خلال کن و بهم در مال و بدین تیمم یک فریضه بیش مکن و چندانی که خواهی سنت بکن
چون فریضه دیگر خواهی گزاردن تیمم باز کن والله اعلم **آداب رفتن بمسجد** چون
بامداد طهارت کردی دو رکعت سنت نماز بامداد در خانه بکن اگر صبح بر آمده
باشد که رسول صلی الله علیه وسلم چنین کردی آنگاه بمسجد رو و از نماز جماعت
دست باز مدار خاصه بامداد که نماز جماعت بیست و هفت درجه فضل دارد بر نماز

تنها و هر که دین در دل وی قدر دارد ترک چنین سخن و چنین بیع تواند گفت در راه مسجد
آهسته رو و بگوی اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْأَلُكَ بِحَقِّ السَّائِلِیْنَ عَلَیْكَ وَبِحَقِّ مَمْشَایَ
هٰذَا اِلَیْكَ لَمْ اَخْرُجْ اَشَرًا وَّلَا بَطَرًا وَّلَا رِیَاءً وَّلَا سُمْعَةً خَرَجْتُ اِتِّقَاءَ
سَخَطِكَ وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِكَ فَاَسْأَلُكَ اَنْ تُنْقِذَنِیْ مِنَ النَّارِ وَاَنْ تَغْفِرَ لِیْ
ذُنُوْبِیْ فَاِنَّهٗ لَا یَغْفِرُ الذُّنُوْبَ اِلَّا اَنْتَ آداب در شدن مسجد و بیرون
آمدن چون بدر مسجد رسیدی پای راست فرا پیش دار و بگوی اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی
مُحَمَّدٍ وَّعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ وَّبَارِكْ وَسَلِّمْ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِیْ ذُنُوْبِیْ وَافْتَحْ لِیْ اَبْوَابَ
فَضْلِكَ وَاَبْوَابَ رَحْمَتِكَ و اگر کسی بینی در مسجد که چیزی میخرد یا میفروشد بگو
سود مکناد بدین تجارت و اگر کسی چیزی میجوید و منادی همی کند بگو باز میابیاد که رسول
صلی الله علیه و آله و سلم چنین فرموده و گفته است که مسجد نه برای این است و چون
در مسجد شدی منشین تا دو رکعت تحیت مسجد نکنی و اگر سنت نکرده باشی بکن که آن بجای
تحیت نیز ببسند چون سلام دادی نیت اعتکاف کن و بدعا و ذکر مشغول باش و
هیچ غافل بیکار مباش و چون بانگ نماز بشنوی درینحالت و در هر حالت که باشی جز
در نماز بجواب موذن مشغول باش و همان همیگوی و چون بحی علی الصلوة رسد بگوی
لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ و چون حی الفلاح گوید بگوی مَا شَاءَ اللّٰهُ
کَانَ وَمَا لَمْ یَشَأْ لَمْ یَکُنْ چون الصلوة خیر من النوم گوید بگو صَدَقْتَ وَبَرَرْتَ
و چون قد قامت الصلوة بگوید بگو اقامها الله و ادامها ما دامت السموات

وَالْاَرْضِ چون فارغ شدی بگوی اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ عِنْدَ حُضُوْرِ صَلَوَاتِکَ
وَاَصْوَاتِ دُعَائِکَ وَاِدْبَارِ لَیْلِکَ وَاِقْبَالِ نَهَارِکَ اَنْ تُؤْتِیَ مُحَمَّدًا صَلَّی
اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ الْوَسِیْلَةَ وَالْفَضِیْلَةَ وَابْعَثْهُ الْمَقَامَ الْمَحْمُوْدَ الَّذِیْ
وَعَدْتَهٗ واکرامک نماز شنوی و تو در نماز باشی چون سلام دهی جواب را تدارک[سه]
کنی و جمله باز گوی و چون امام در نماز ایستاد جز بفریضه بهیچ چیز مشغول مشو و چون
سلام فریضه دادی بگوی اللهم صل علی محمد وعلی ال محمد وسلم اَللّٰهُمَّ
اَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْکَ السَّلَامُ وَاِلَیْکَ یَعُوْدُ السَّلَامُ حَیِّنَا رَبَّنَا بِالسَّلَامِ
وَاَدْخِلْنَا دَارَ السَّلَامِ بِرَحْمَتِکَ یَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ سُبْحَانَ رَبِّیَ
الْعَلِیِّ الْاَعْلَی الْوَهَّابِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِیْکَ لَهٗ لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ
الْحَمْدُ یُحْیِیْ وَیُمِیْتُ وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اَهْلُ النِّعْمَةِ
وَالْفَضْلِ وَالثَّنَاءِ الْحَسَنِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَلَا نَعْبُدُ اِلَّا اِیَّاهُ مُخْلِصِیْنَ لَهُ
الدِّیْنَ وَلَوْ کَرِهَ الْکَافِرُوْنَ پس این دعا بگو که سید عالم محمد صلی الله علیه وسلم کلمات از جامع
و کامل خوانده است و عایشه را رضی الله عنها بیاموخته است اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ مِنَ الْخَیْرِ کُلِّهٖ
عَاجِلِهٖ وَاٰجِلِهٖ مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَمَا لَمْ اَعْلَمْ وَاَعُوْذُ بِکَ مِنَ الشَّرِّ کُلِّهٖ عَاجِلِهٖ وَاٰجِلِهٖ مَا
عَلِمْتُ مِنْهُ وَمَا لَمْ اَعْلَمْ اَسْئَلُکَ الْجَنَّةَ وَمَا یُقَرِّبُ اِلَیْهَا مِنْ قَوْلٍ اَوْ عَمَلٍ وَاَعُوْذُ بِکَ مِنَ
النَّارِ وَمَا یُقَرِّبُ اِلَیْهَا مِنْ قَوْلٍ اَوْ عَمَلٍ اَسْئَلُکَ مِنْ خَیْرِ مَا سَأَلَکَ
عَبْدُکَ وَنَبِیُّکَ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَاَسْتَعِیْذُکَ مِمَّا اسْتَعَاذَکَ

[سه] دریافتن چیزی رفته را و رسیدن آخر قومی با دل آن ۱۲ منتخب

منه عبدك ونبيك صلى الله عليه وآله اللهم وما قضيت لى
من امر فاجعل عاقبته رشدا برحمتك يا ارحم الراحمين انكاه
آن دعا بگو که رسول صلى الله عليه وآله وسلم فاطمه را رضى الله عنها وصيت كرده است
يا حى يا قيوم برحمتك استغيث اصلح لى شانى كله ولا تكلنى الى
نفسى طرفة عين پس دعاى عيسى صلوات الله عليه را بگو اللهم انى اصبحت
لا استطيع دفع ما اكره ولا املك نفع ما ارجو واصبح الامر بيد
غيرى واصبحت مرتهنا بعملى فلا فقير افقر منى اللهم لا تشمت
بى عدوى ولا تسوء بى صديقى ولا تجعل مصيبتى فى دينى
ولا تجعل الدنيا اكبر همى ولا تسلط على من لا يرحمنى پس دعاها که یاد
گرفته باشی میگوی و باید که کار تو تا آفتاب بر آمدن از چهار ورد بیرون نباشد
یکی دعا و دیگر تسبیح و دیگر قرآن خواندن و چهارم تفکر که در گناهان بسیار اندیشه
کنی و در تقصیر خویش در فرمانهای حقتعالی که بدان مستحق عقاب شده باشی اگر تدارک
آن و عذر خواستن بموجب شرع مشغول نشوی پس در طریقه تدارک اندیشه کنی
چیزیکه آن روز از طاعت از تو ممکن است که در وجود آید اندیشه آن بکنی و از هر چه بدان
مستحق عقاب خواهی شدن از آن حذر کنی و عزم درست بکنی که امروز جز
بطاعت حقتعالی مشغول نشوم و گرد هیچ معصیت نگردم و مهمترین اندیشها آن بود
که در نزدیکی اجل تفکر کنی که ممکن است که نزدیک رسیده باشد و اگر فرا رسد و ترا ناساخته

باید بتسبیح مهلت ندهد وحسرت سود ندارد دو جهان باید که هر بامداد ده کلمه عادت
کنی اول لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ
يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ دوم لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ سیوم لَا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ
الْغَفَّارُ چهارم سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ پنجم سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّنَا
وَرَبُّ الْمَلٰئِكَةِ وَالرُّوحِ ششم سُبْحَانَ اللّٰهِ وَبِحَمْدِهِ سُبْحَانَ اللّٰهِ
الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ هفتم اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ
وَاَسْاَلُهُ التَّوْبَةَ هشتم اَللّٰهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا اَعْطَيْتَ وَلَا مُعْطِيَ لِمَا
مَنَعْتَ وَلَا رَادَّ لِمَا قَضَيْتَ وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ نهم اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَعَلٰى اٰلِ مُحَمَّدٍ وَسَلِّمْ دهم بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِي لَا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ
شَيْءٌ فِي الْاَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ این کلمات هر یک
صد بار بگوید یا هفتاد بار یا ده بار واین کمترین باشد تا جمله صد بار شود واین وردها
را ملازم باش که هر روزی بامداد بگوی وسخن مگوی تا آفتاب برنیاید که در خبرست
که هر که بامداد بذکر مشغول باشد وسخن نگوید تا آفتاب برآمدن فاضلتر ازانست که
بنده را از فرزندان اسمعیل پیغمبر علیه الصلوة والسلام آزاد کرده باشد آداب

[illegible]

ا وقت زوال چون آفتاب برآمد و مقدار یک
ا که تا این وقت نماز مکروه باشد از وقت آفتاب
روز بر رفت نماز چاشت بکن دو رکعت یا چهار رکعت
م ده و تا نماز پیشین هیچ نماز دیگر را تبه نیامده است
زوال خیر بخیرات که دستگیر تو باشد بآخرت صرف
ـ درجه اول که فاضلترین است آنست که طلب علم
ید لیکن علم دستگیر و سودمند که رسول صلی الله
ذُ بِاللّٰهِ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ و علم نافع آن بود که بیم
و چشم دل ترا گشاده کند تا عیب خویش و صفات
ت بدانی دیگر علم نافع آن بود که دنیا را بر دل تو سرد
کند و دیده دل ترا بینا کند تا ظاهر علم و عمل غره
ت طلب کنی و بدین علم که درین کتاب و در کتاب
ی و بدان کار کنی و خلق را بدان راه نمائی که عیسی
هر که این را بداند و برود و خلق را بدین دعوت
م خوانند و اگر ازین بپردازی و از اوقات تو چیزی
نی تا مردمان را در وقایع ایشان فتوی کنی آن نیز
ک است لیکن بدو شرط یکی آنکه از فرض عین

دستگیر گیرنده دست برای معاونت و مدد و کارسازی و بعضی دستگیر گفته شده نیز آمده یعنی گرفتار و قیدی و غیر فاعل بمعنی اسم فاعل و اسم مفعول هر دو آمده از برهان و بهار عجم ۱۲ غیاث

وقایع جمع واقعه رویداد و حادثه و احوال و اخبار ازین لغات و جمع وقیعه بمعنی جنگ و قتل و غیبت ... جمع واقعه ... غیاث اللغات

پرداخته باشی و علم این کتاب حاصل کرده باشی و بکار داشته و دیگر آنکه
نیت تو از طلب علم جاه و قبول خلق و کسب مال نباشد بلکه قصد تو آن باشد که نزد
خدایتعالی ترا درجه و منزلتی باشد و منزلت علما حاصل آید و در آخرت بثواب آن
برسی و بیشتر خلق را آن بود که شیطان تلبیس در علم کشد و گوید که قصد و اندیشه
تو آنست که برای خدایتعالی میخوانی و ایزد تعالی از سر دل ایشان میداند که از برای قبول
خلق و حشمت است درجه دوم آنکه قوت علم نداری لیکن بذکر و عبادت مشغول باشی
چون نماز بسیار و قرآن خواندن و تسبیح کردن و این درجه پارسایانست و ثواب
این نیز بزرگ است درجه سیوم آنکه بکاری مشغول شوی که راحت مسلمانان در وی باشد
و خلق بدان آسوده شوند چون خدمت صوفیان و درویشان و اهل علم بتن و مال یا
عیادت بیماران و تشییع جنازها که این هم عبادتست و هم راحت خلق و ثواب
این از عبادتی که کسی را راحتی نباشد زیادتست درجه چهارم آنکه اگر ازین هر سه
هیچ چیز از تو نیاید الا آنکه بکسب و تجارت مشغول باشی و کفایت خود و عیال خود حاصل
کنی این نیز چون بشرط شرع دران نگاه داری و از حلال کسب کنی و مقصود تو آن بود
که رنج خویش از مسلمانان بازداری و عیال تو نیازمند روی خلق نباشند این نیز
از جمله عبادات است و ثواب این نیز بزرگ است اما هر چه ازین چهار بگذشت چون
لهو و غفلت و کارهای بیفایده همه ضایع کردن عمر است و سبب حسرتست و اگر العیاذ
بالله بمعصیتی مشغول باشی یا بکاری که اندران رنج مسلمانی بود این خود سبب

طاعت باشد و بدانکه بنده را یک ساعت حال خالی نباشد در تجارت آخرت یا بر سودش یا بر زیان
یا بسر گردد بطاعت مشغول باشد یا بمعصیت دور است بر سود است و هر که اندرین هر دو
مقصر است بر زیان است و اگر چنانست که بطلب سود مشغول نیستی جهد آن کن که بسر
نبری و حذر کن از آنکه سرمایه خویش بزیان آری و چنین بنده در حق خلق بر سه
حالتست یا سبب راحت ایشانست و بدان مانند فرشتگان است و یا سبب رنج
ایشانست تا بدان مانند کژدم است و ددگان و یا کسی را از وی راحت نیست
لیکن رنج نیز نیست و وی همچون مردگان است و اگر نتوانی که مانند فرشتگان باشی بار
جهد کن تا مانند ددگان نباشی لیکن مانند باشی بمردگان و رنج خود از خلق دور دار
و جهد آن کن تا وقت ضایع نکنی و در هیچ وقت بکاری مشغول نباشی که از آن منفعت
دینی نباشد یا منفعت دنیائی که آن یاور تو باشد در دین اگر چنان باشد که با نجات
مردمان [illegible] یا از معصیت نگاه نمیتوانی داشت اولیتر آن بود که طریق عزلت
گیری و در زاویه [illegible] اگر زاویه دل تو از وسوسه پراگنده خالی نباشد و بذکر حق
تعالی بر دوام مشغول نتوانی بود با اوراد و عبادات و خواندن قرآن وسوسه از خود
نتوانی [illegible] آن بهتر باشد که بیشتر اوقات خفته باشی که خواب سبب سلامتست اگر چه
غنیمت نیست و چون سود نمیتوانی کردن کمتر از آن نبود که از زیان حذر کنی و بخسپی
تا با مرده برابر باشی و خسیسترین بنده باشد که بهترین احوال وی آن بود که با مرده
برابر بود آداب ساز کردن نماز ها دیگر باید [illegible] پیش از زوال استعداد نماز

بنشین را ببازی و از پیش قیلوله کنی که نماز شب بقیلوله میسر شود چنانکه روزه روز بسحور
میسر شود و قیلوله بروز بی بیداری شب همچون سحور باشد بی روزه ... تا بیدار شوی
وطهارت پیش از زوال کنی و وقت زوال بمسجد حاضر شوی و تحیت مسجد کنی و موذن
را منتظر باشے وجواب موذن را بدهی آنگاه پیش از فریضه چهار رکعت نماز کنی که رسول
صلے اللہ علیہ وسلم این چهار رکعت نماز دراز بکشیدی و گفتی اینوقت درهای آسمان گشاده
باشد خواهم که عمل من بآسمان برند و در خبر است که هر که این چهار رکعت بکند
در رکوع و سجود نیکو تمام بجای آرد هفتاد هزار فرشته با وی این نماز بکنند و ویرا استغفار
میکنند تا شب آنگاه فریضه بکنی با امام و دو رکعت نماز سنت پس از آن بکن و تا نماز دیگر
مشغول مشو مگر بعلم آموختن یا یاری دادن مسلمانی را یا خواندن قرآن یا حاجت
دنیائی خویش که بدان کفایه خویش و عیال خویش راست کنی پس چهار رکعت سنت
بکن پیش از نماز دیگر که رسول الله علیه وآله وسلم گفته است خدا یتعالی رحمت کناد بر
آنکس که این چهار رکعت بکند جهد کن تا دعای رسول صلی الله علیه وآله وسلم در حمت
ترا دریابد و پس از نماز دیگر بهیچ شغل بیهوده مشغول مشو مگر بهمین که گفته آمد واگر سعادت
آخرت طلب میکنے هیچوقت نباید که غافل باشی و بیکار بلکه هر وقتی را وردے دارے
چنانکه اوقات تو گذاشته بود تا هرچه اتفاق افتد بی ترتیب میکنی لیکن هر وقتی
را شغلی باید معین که بدان او فتد چه برکات اوقات بدین پدید آید و هر که چنین نکند
عمر خویش ضایع کرده باشد و سرمایه تو عمر است و بازرگانی آخرت بوی توان کرد

عله مشغول بجواب ... کردن
... ۲۰۵ ...

عله طهارت
پیش شدن ...

... بالفتح ... الفتح
... مشغول
... والفتح
جمع ... بالفتح
... مشغول کردن ...

بسعادت ابدی بوی توان رسید و هر نفسی را از انفاس تو گوهریست که آنرا قیمت
واگر ضایع شود آنرا بدل نیست و هرگز باز نیاید چون احمقان مباش که هر روز بر ایشان
میگذرد و مال ایشان می افزاید شاد میشوند و نمی دانند که مال می افزاید و عمر
میکاهد پس زیادت مال را با نقصان عمر چه قیمت باشد و عاقل شاد نباشد الا بزیادت
علم و عمل که این دو رفیق وی باشند در گور و تحفهٔ وی باشند در آخرت
بدانوقت که مال و اهل و فرزندان و دوستان همه از وی باز گردند پس چون آفتاب
فرو شود جهد کن تا بار مسجد آمده باشی از پیش و تسبیح و استغفار مشغول شو که فضل
اینوقت همچون فضل بامدادست پیش از آفتاب خدایتعالی میگوید و سبح بحمد
ربك قبل طلوع الشمس و قبل غروبها نزدیک آفتاب فرو شدن والشمس
وضحیها واللیل اذا یغشی و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب
الناس بخوان چنانچه در وقت آفتاب فرو شدن در ذکر و استغفار باشی و چون
بانگ نماز شنوی جواب موذن باز ده آنگاه بگوی اللهم انی اسالك عند
اقبال لیلك و ادبار نهارك و اصوات دعائك ان تؤتی محمدا صلی
الله علیه و آله الوسیلة والفضیلة والدرجة الرفیعة وابعثه
مقاما محمود الذی وعدته انك لا تخلف المیعاد پس چون اقامت
گویند جواب اقامت باز ده و فریضه با امام بکن و پیش از آنکه سخن گوئی دو رکعت سنت
بکن و اگر چهار رکعت دیگر بکنی تا سنت شش رکعت شود اولی تر بود و اگر توانی

معتکف باشی در مسجد تا نماز خفتن بکنی و میان این دو نماز زنده داری فضل این بزرگ
باشد و درین اخبار بسیار آمده است و این را ناشئة اللیل گویند و صلوة الاوابین
و در خبر است که نماز درین وقت لغو اول روز را کفارت بود و آخر روز را پاک کند پس
چون بانگ نماز خفتن بگویند اگر چهار رکعت بکنی پیش از فریضه نیکو بود که میان هر بانگ
نمازی و اقامتی نمازی سنت است و گروهی دیگر پیش از نماز شام نیز دو رکعت سنت
کرده اند که در خبر است که دعای میان بانگ نماز و قامت رد نکنند انگاه فریضه بکن و دو
رکعت سنت بکن پس از ان دو رکعت دیگر بکن و در وی الم تنزیل و تبارک بخوان یا یس
و حم الدخان که این روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و آله و سلم پس
چهار رکعت دیگر بکن تا از جمله نماز شب زیاده از راتبه محسوب باشد و فضل بزرگ است آنرا
پس سه رکعت وتر بکن بیک سلام یا بدو سلام و رسول صلی الله علیه و آله و سلم درین سه
رکعت سبح اسم ربك الاعلی و قل یا ایها الکافرون و اخلاص خوانده است
و اگر عزم آن داری که نماز شب کنی وتر تاخیر کن تا باخر نماز شب بکنی و چون نماز خفتن
بکردی بحدیث و افسانه مشغول مشو که خاتمت اعمال باید که بهتر بود باید که بمذاکره علم
یا بمطالعه کتابی یا بچیزی که بخیر تعلق دارد مشغول باشی تا خاتمت بخیر باشد چون بخواهی خفت
در جامه خواب روی بقبله کن و بر دست راست نسپ چون بر دست راست خفتی روی
و جمله تن فرا قبله بود چنانکه در لحد خوابانند و یاد کن درینوقت مرگ را که خواب مانند
مرگ است و بیداری از وی مانند حشر و شاید که ازین خواب برنخیزی باید که مرگ را ساخته

[illegible]

باشی و بر طهارت خفتی و وصیت زیر بالین نوشته داری و بر توبه خفتی و عزم نیکی
که چون بیدار شوی مباشر هیچ معصیت نشوی و هر خیر که بمسلمانان توانی رسانیدن
برسانی و بدانکه ناگاه چنین که خفته باشی ترا در لحد خوابانند تنها و بیکس و هیچکس با تو
مگر عمل تو و جامهای نرم فرو میفکن چنانچه بجبله خواب فراخویشتن کشی که خواب زندگی ترا
باطل و بیفایده کند مگر که بیداری بر تو وبال بود و خواب سبب سلامت تو بود و بدانکه
روز و شب بیست و چهار ساعت بود باید که خواب تو بروز و شب بیشتر از هشت ساعت
نبود چه اگر شصت سال عمر تو بود کفایت بود که بیست سال ضایع کنی بخواب و آن
یکی از عمر بود و چهار یکی خود از اول عمر بکودکی ضایع شده باشد و باید که بوقت
خواب آب طهارت و مسواک نهاده باشی و عزم آن کنی که بشب برخیزی یا
پیش از صبح برخیزی که هر رکعت نماز در میان شب گنجی بود از گنجهای خیر از این
گنجها چندان که توانی بنه روز درماندگی و مفلسی بکار آید که گنجهای دنیا از و هیچ
سود نکند و چون پهلو بزمین نهادی بگوی ربّی باسمِكَ وَضَعتُ جنبی و

باسمك ارفعه هذه نفسي فاغفرلي ذنبي اللهم قني عذابك
يوم تجمع عبادك اللهم باسمك احيا واموت واعوذ بك
من شر كل ذي شر ومن شر كل دابة انت اخذ بناصيتها انت الاول
فليس قبلك شئ وانت الاخر فليس بعدك شئ اللهم انت خلقت
نفسي وانت تتوفيها لك مماتها ومحياها ان امتها فاغفر لها وارحمها

۱ لحد بالفتح شکافی [illegible] که در کنار گور [illegible]
۲ وبال بالفتح [illegible]
۳ [illegible] بالفتح [illegible]

وان احییتها فاحفظها اللهم انی اسالك العافیة اللهم ایقظنی

فی احب الاوقات الیك واستعملنی باحب الاعمال لدیك

یقربنی الیك زلفی ویبعدنی عن سخطك بعدا اسالك فتعطینی و

استغفرك فتغفر لی وادعوك فاستجب لی انگاه ایة الکرسی وامن الرسول

و معوذتین و سورة تبارك برخوان و چنان باید که خواب فرو گیردت و تو در میان ذکر خداوند

تعالی باشی و بر طهارت باشی که هر که چنین کند روح او را بعرش برند و از جمله نماز کنندگان

نویسند تا انگاه که بیدار شود چون از خواب بیدار شوی هم بران ترتیب شوی که گفته

آمد و ملازمت کن هم بدین در باقی عمر و اگر دشوار آیدت صبر کن چون بیمار که بر تلخی

دارو صبر کند بر امید تندرستی و اندیشه کن که عمر تو هر چند بسیار بود صد سال بیش نبود

و این چه قدر دارد با مدت مقام در آخرت که هیچ نهایت ندارد و بر تو دشوار نیست

که ده سال رنج کشی در بازرگانی و طالب علمی و سفر تا باشد که باقی عمر بیاسائی

بیست سال یا سی سال پس چند سالی که مدت عمر تست چرا صبر نتوانی کردن بر مشقت

تا جاودان بیاسائی و امید عمر دراز فرا پیش مگیر که آنگاه صبر بر تو دشوار شود لیکن

با خویشتن بگوی که امروز صبر کن باشد که امشب بمیری و امشب صبر کن شاید که

فردا بمیری که هیچ ساعت نیست که نه ممکن هست که آخر عمر تو باشد که اجل را هیچ وقت

معین نیست ناچار ناگاه در خواهد رسید پس ساز مرگ اولی تر باشد از ساز دنیا که

بهیچ حال در وی نخواهی ماند باشد که از عمر تو یک نفس یا یکروز یا یکسال بیش نمانده

بود پس این اندیشه بر دل خویش تازه میدار و نفس خویش را روز بروز فرا صبر میدار
که اگر عمر دراز پیش گیری و با خویشتن گوئی مثلا پنجاه سال بخواهم زیست نفس تن در صبر
ندهد و از شهوت و لهو باز نایستد اگر این راه که بتو نموده آمد پیش گرفتی بوقت مرگ
شادی بینی که آنرا آخر نبود و گرنه حسرتی بینی که آخر نبود و شاد کسی که لب راه رود باد
بود که بمنزل رسیده بود و بیاسوده آداب نماز ما اکنون که ترتیب اوراد و
نگاهداشتن اوقات دانستی باید که چگونگی نماز و روزه بدانی و ابتدا بنماز کنیم چون
فارغ شدی از طهارت و جامه و جایگاه نمازی کردی و عورت از زانو تا ناف
بپوشیدی بر پای خیز و روی بقبله آر و میان دو قدم بمقدار چهار یکی از گز گشاده دار و
پشت و تن راست کن و قل اعوذ برب الناس برخوان تا شیطان از پیش دل تو
دور شود و دل حاضر کن و از وسوسه خالی کن و نگاه کن که در خدمت که می ایستی
و با که مناجات میکنی و خواهی کرد و شرم دار که با دل غافل پیش خداوند با ایستی و
با سینه پر وسوسه و شهوات دنیا فرا پیش وی شوی و بدانکه وی بر درون تو مطلع
است و نظر وی بدل تست و نماز تو که بپذیرد بزاری و خشوع و فروتنی و شکستگی
و بیچارگی تو بپذیرد باید که در پیش وی چنان ایستی که وی را می بینی اگر او را نمی بینی
وی ترا می بیند اگر بدین دل تو حاضر نمیشود و اندامهای تو رام نمیگردد بدانکه چشم دل
تو نابیناست از دریافت عظمت و جلال وی و تقدیر کن که یکی از مصلحان اهل بیت تو
چشم میدارد ترا تا نماز چگونه میکنی تا به بینی که دل تو چگونه حاضر میشود و اندامهای تو

سوال ۵۰ بدبارکا ... بی
... بر دل
اندا ختن ... زوار بود
و اندیشه ... ۱۳۲

سوال ۵۱ اندازه کردن
دنیاک ... کردن ...
کردن ...
بجواب ۱۳۲

آرام میکیرد و با ادب می ایستی پس با خود بکو شرم نداری از خداوند خویش که چون بنده
از بندکان وی که بدست وی هیچ نیست ترا ببیند و بتو نکرد دل تو حاضر میشود و اندام
تو آرام میکیرد و تو میدانی که آفریدکار تو ترا می بیند و هیچ خوف در ظاهر و باطن تو
پدید نمی آید از عظمت وی مکر قدر وی کمترست در دل تو از قدر بنده از بندکان وی و
این غایت نکونساری و نابینائی باشد و هیچ دشمنی با خویشتن ترا ازین نبود پس این
معانی با خویشتن باید که کوئی در اول نماز تا بود که دل تو حاضر شود که هر نماز که دل در وی
حاضر نبود آن نماز پذیرفته نبود و چون دل حاضر کردی و از غوغا و اندیشه دنیا رستی اکر
تنها باشی اقامت بکوی و اکر منتظر جماعت باشی از بانک نماز دست مدار پیش از اقامت
بکوی انکاه نیت کن و در دل صورت آن نماز که خواهی کرد حاضر کن و بکو که ادای فرض نماز پیشین
میکنم خدایرا عز و جل و تا تکبیر تمام نکنی هیچ نباید که غافل باشی از نیت و بوقت
تکبیر دو دست بردار چنانکه کف دست برابر دوش بود و سر انکشت برابر کوش و هر دو دست
کشاده دار و در وقت برآوردن دست و فرو کذاشتن از جانب راست و چپ میبر
و از پیش و پس بیرون میاور و چون تکبیر کردی هر دو دست با سینه آور نه چنانکه فرو کذار
انکاه با سینه بری چون با سینه بردی کف دست راست بر پشت دست چپ و انکشتان راست با عد
چپ فرو کذار پس از تکبیر بکوی الله اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا و سبحان الله
بکرة و اصیلا پس وجهت وجهی تا آخر بخوان انکاه سبحانک اللهم تا آخر بخوان
و بکوی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و انکاه الحمد بخوان و تشدید بجا آور و فرق

۵۱ ... از نفس ... خود ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

۵۲ ... [illegible]
... [illegible]

۵۳ منقول است از کیمیای سعادت
وانکاه وجهت وجهی بخواند
و بعد از ان بکوید سبحانک اللهم
و بحمدک و تبارک اسمک
و تعالی جدک و جل ثناؤک و
لا اله غیرک تا میان همه مذهبها و
روایتها جمع کرده باشد پس اعوذ
بالله من الشیطان الرجیم ان الله
هو السمیع العلیم بکوید ۱۲

میان ضاد و ظا بیاموز و آمین پیوسته بآخر سوره بگو باید که از وی گسسته داری و قرا[ءت]
بلند خوان در نماز بامداد و دو رکعت پیشین از نماز شام و خفتن و آمین نیز بآواز بلند
بگوی در نماز بامداد سورهای که در آخر قران دراز تر است برخوان و در نماز شام آنکه کوتاه
تر است و در نماز پیشین و دیگر و خفتن آنکه میانه است چون والسماء ذات البروج و
مانند آن و در نماز بامداد در سفر قل یا ایها الکافرون و سورة الاخلاص و آخر سوره
بتکبیر رکوع پیوسته مکن لیکن چندان خاموش باش که سبحان الله بتوان گفت پس
تکبیر رکوع آغاز کن و تا بر پای باشی پشت راست دار و سر در پیش دار و چشم بر جایگاه
سجود دار و همچنانکه از راست و چپ منگر پس تکبیر کن و دست بردار و برکوع شو و دو کف
دست بر دو زانو نه و انگشتها راست و گشاده دار و بر زانو فرو گذار و زانو با ران و ساق
راست دار و زانو را بدر میاور و پشت و گردن و سر نیز راست دار چنانکه جمله تن تو بر صورت
لامی باشد راست و میان بازو و پهلو گشاده دار و زنان گشاده ندارند لیکن خویشتن
را چست فراهم دارند و آنگاه سه بار سبحان ربی العظیم بگوی و اگر امام نباشی
هفت بار بگوی یا یازده بار نیکوتر بود و آنگاه پشت راست باز کن تا جمله بالای تو چون
الفی باشد راست و دست بردار بوقت برآمدن و درین برآمدن میگوی سمع الله
لمن حمده و چون راست باز ایستادی بگوی ربنا لک الحمد ملء السموات
و ملء الارض و ملء ما شئت من شیء بعد در نماز بامداد قنوت برخوان
بعد از رکوع دوم رکعت چون فارغ شوی تکبیر کن و بسجود شو و دست بر مدار و باید که

اول چیزیکه از تو بر زمین رسد آن بشد که بزمین نزدیکتر باشد نخست دو زانو پس دو دست
پس پیشانی و بینی بر زمین نه و همه اندامهای خویش کشاده دار در سجود و زانو از
پهلوها دور دار و شکم از ران دور دار و زنان جمله اندامها فراهم دارند و دو کف دست
با انگشتان راست بر زمین نه در مقابله دو دوش و ساعد دست بر زمین مگستر و
سه بار سبحان ربی الاعلی و بحمده بگو و اگر امام نباشی هفت یا یا یازده بار
انگاه تکبیر گوی و راست باز نشین و بر پای چپ نشین و سر انگشتان راست بر زمین
نه بسوی قبله و هر دو دست بر هر دو ران نه و بگوی رب اغفرلی وارحمنی واجبرنی
واهدنی وعافنی واعف عنی انگاه دگر سجودی همچنان بکن و راست باز نشین
و سبک از نشستگی باز برپای خیز و دو دست بر زمین نه مشت واکرده چون کسیکه
خمیر کند چنانکه به پشت انگشتان بر زمین اعتماد کنی و در حال برخاستن یکبار
فرا پیش مدار و تکبیر ابتدا کن و از انوقت که به نشستن نزدیک رسی تا انوقت که بقیام نزدیک
رسی پیوسته مید ار تا هیچ حال از ذکر زبان خالی نباشد انگاه اعوذ بالله یکبار بگوی
و دیگر رکعت همچنین بکن پس برکعت دوم تشهد بنشین و دست راست در وقت
تشهد بر ران راست نه فراکرده مگر انگشت مسبحه که بدان اشارت کنی باسمان در انوقت
که بگوئی اشهد ان لا اله الا الله نه بوقت گفتن لا اله الا الله و دست و انگشتان
چپ باز کرده بر ران چپ نه و بر پای چپ نشین چنانکه میان دو سجود در تشهد بازپسین
سرین چپ بر زمین نه و هر دو ساق بجانب راست از زیر خود بیرون کن و سر انگشتان

نصیحت بعضی اصحاب ... بعضی اولیای ... بعضی ... خان بعضی ... باشد ...

پای راست بر زمین نه از سوی قبله و التحیات که معروفست بر خوان تا باللهم صل علی
محمد باولین تشهد و بآخرین تمام برخوان و فریضه تا باللهم صل علی محمد است و دعا
که پس از التحیات معروفست برخوان و آن اینست اللهم اعنی علی ذکرك وشکرك
وحسن عبادتك اللهم انی اعوذ بك من فتنة المحیا والممات واعوذ بك
من فتنة المسیح الدجال واعوذ بك من جهد البلاء ودرك الشقاء وشماتة
الاعداء وسوء القضاء اللهم انی اعوذ بك من فتنة الدنیا وفتنة القبر وعذاب
النار برحمتك یا ارحم الراحمین انگاه روی سوی راست کن و بگوی السلام علیکم ورحمة الله
و از جانب چپ یکبار دیگر بگوی و درینوقت نیت کن از نماز بیرون آمدن را و در سلام
دادن نیت کن بر فرشتگان و کسانیکه حاضر باشند آفت صورت نماز کسی را که تنها
بود روح نماز خشوع و حضور دل است با هر چه بر زبان میرود و حسن بصری رحمه الله میگوید
که هر نماز که دل در وی حاضر نیست بعقوبت نزدیکتر است و رسول صلی الله علیه و آله وسلم
گفت کس باشد که از نماز وی از ده یکی بنویسند و هر کسی را آنقدر نویسند که داند که چه میکند
و دل او حاضر بود والسلام آداب امامت و اقتدا سنت امام آنست که نماز سبک
کند که انس رضی الله عنه میگوید هیچکس را ندیدم که نماز وی بدان سبکی و بدان تمامی بود
که نماز مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و باید که تکبیر افتتاح نکند تا اقامت تمام نشود و تا صف
راست نکنند و امام آواز بردارد در تکبیر و ماموم آواز بر ندارد مگر آنقدر که خود بشنود و
نیت امامت کند تا فضل امامت یابد اگر نکند ثواب امامت نیابد و جماعتیان ثواب

له [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

له [illegible]
[illegible]

له [illegible]
[illegible]

جماعت باشد چون نیت اقتدا کرده باشند و باید که ثنا و تعوذ آهسته گوید و الحمد و سوره
بآواز بخواند در دو رکعت پیشین مگر در نماز پیشین و دیگر که آهسته بخواند و آمین نیز بآواز گوید
با فاتحه و ماموم نیز آمین گوید بآواز با آمین امام بهم نه پیش و نه پس امام پس از فاتحه آنقدر خاموش
باشد که جماعتیان فاتحه برخوانند تا سوره تمام از وی بتوانند شنید و ماموم خود فاتحه نخواند مگر
در نماز پیشین و دیگر و در نمازی که دور افتاده باشند و آواز امام نشنوند و امام تسبیح رکوع و سجود بیش از سه بار
بیش نگوید و در تشهد اول چون اللهم صل علی محمد و علی آل محمد بگفت برخیزد و بر این
نیفزاید و در وقت سلام نیت سلام کند بر قوم و قوم بسلام خویش نیت جواب کنند و چون
سلام داد سبک برخیزد و روی با قوم کند و دعا کند و اگر در جماعت زنان باشند روی باز
نکند تا ایشان بگذرند و بازگردند و از جماعتیان هیچکس برنخیزد تا اول امام برخیزد و امام چون
باز گردد خواه از جانب راست بازگردد و خواه از جانب چپ اما از جانب راست اولی تر و امام
در دعا خویشتن را تخصیص نکند لیکن گوید اللهم اهدنا اللهم اغفر لنا و قنوت بآواز
گوید و قوم آمین می کنند و دست برندارند که این درست نشده است از رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم بر دوام مگر یکبار که واقعه افتاده بود و بر قومی دعا میکرد چون
واقعه نباشد بر آن قیاس نتوان کرد و چون امام گوید انک تقضی ولا یقضی علیک
ماموم نیز همان میگوید تا آخر قنوت و هیچکس از جماعتیان تنها نایستد مگر در صف و اگر
جا نیابد یکی را باز پس کشد تا نزدیک خویش و آنکس را باز پس باید آمد برای وی و در هیچ عمل
نباید که در پیش امام شود و نه نیز با وی بهم کند لیکن از پس وی میشود و چون پیشانی امام بر

عه ۱ وجهت ای وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا و ما انا من المشرکین

عه ۲ اعوذ ای اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

عه ۳ ... و تعالی جدک ...

سجود بزمین رسد انگاه وی قصد سجده کند و تا امام راست نه نشیند وی سر از سجود بر نیارد

آداب نماز آدینه بدانکه آدینه عید مومنان است و روز بزرگوار است که بدین

امت ارزانی داشته اند و اندر وی ساعتی است که هر دعائی که در انساعت افتد مستجاب

میشود باید که از روز پنجشنبه باز ساز این روز کند بدانکه جامه بشوید و به تسبیح و استغفار

مشغول باشد و شبانگاه روز پنجشنبه که این ساعت در فضل همچون ساعت روز آدینه

است نیت روزه روز آدینه کن لیکن با پنجشنبه بهم یا روز شنبه که نهی است از روزه روز

آدینه تنها و چون صبح روز آدینه بر آید غسل کن که غسل درین روز سنتی مهم است پس

جامه سفید در پوش که خداوند تعالی جامه سفید را دوست تر دارد و بوی خوش بکار دار

و جمله تن پاک کن بدانکه موی لب و زیر دست و زیر ناف را تعهد کنی و ناخن بر چینی

و مسواک کنی پس پگاه بمسجد جامع شوی و در راه آهسته و بحرمت روی که در خبر است

که هر که در ساعت اول بمسجد جامع شود همچنان باشد که اشتری قربان کرده باشد و در

دوم ساعت چنان باشد که گاوی قربان کرده باشد و در سیم ساعت گوسفندی

و در چهارم ماکیانی و در پنجم بیضه چون امام بمنبر شد صحایف در نوردند و قلمها بر گیرند

و فرشتگان بسماع خطبه مشغول شوند و در خبر است که نزدیکی خلق در نظر الیشان بحق سبحانه

و تعالی بوقت دیدار بر اندازه پگاه خاستن بود روز آدینه و چون در جامع شدی

صف اول طلب کن و اگر مردمان آمده باشند پای در گردن مردمان در منه و در

پیش ایشان فرا مشو و نزدیک دیواری یا ستونی بنشین تا کسی پیش تو نگذرد و منشین

تا تحیت مسجد نکنی اگرچه خطیب در میان خطبه بوده جهد کن تا پیش از انکه خطیب بیرون اید
چهار رکعت نماز کنی و در وی سوره الانعام و سوره الکهف و طه و یس برخوانی و اگر نتوانی
الم تنزیل و یس و حم الدخان و تبارك الذی بیده الملك برخوانی و اگر نتوانی
در هر رکعتی پنجاه بار اخلاص بخوان که در خبرست که هرکه این نماز بکند نمیرد تا انگاه که جایگاه
خویش در بهشت نه بیند یا کسی دیگر آن از آنه ببیند و این سوره ها اگر شب آدینه بخواند ثواب بسیار
دارد و چون نتواند قل هو الله بسیار بخواند و شب آدینه و روز آدینه صلوات بسیار فرستادن
بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم فضلی بزرگ دارد و چون خطیب بر منبر آید سخن نشاید گفت
و نماز نشاید کرد الا تحیت لیکن جواب موذن باز دهد و بسماع خطبه مشغول شود و بیند تا خطبه بیند بپذیرد
و البته هیچ سخن نگوید که در خبرست که هرکه مرکسی را گوید در میان خطبه که خاموش باش بیهوده
گفته باشد و وی را جمعه نبود یعنی که دیگر از ا باشارت خاموش کند نه بسخن چون خطبه تمام شد جواب
اقامت بدهد و اقتدا کند با امام چون سلام داد الحمد و اخلاص و معوذتین هر یکی هفت بار برخواند
کران حصاری و حرزی بود وی را از شیطان تا بدیگر جمعه و بگوید پس از ان اللهم یا غنی یا حمید
یا مبدی یا معید یا رحیم یا ودود اغننی بحلالك عن حرامك و بفضلك
عمن سواك پس دو رکعت یا چهار رکعت یا شش رکعت بکند که اینهمه روایت کرده اند با وقات مختلف
پس معتکف می باشد در مسجد تا شب یا نماز دیگر و باید که منتظر آن ساعت شریف بوده باشد و هیچ غافل نباشد
تا بود که در انوقت شریف برسد و بخشوع و حضور دل باشد و مجلس قصه گویان و حلقه هنگامه نشود البته و لیکن
بمجلس علم شود که در وی علم منفعت باشد که از وی بیم و هراس حق در دل تو زیادت گردد و رغبت دنیا از تو

کم شود و هر علمی که ترا از دنیا با آخرت نخواند جهل از آن علم بهتر بخدا پناه کن از علمی که ترا سودمند نباشد
و دعا و زاری بسیار کن بوقت برآمدن آفتاب و وقت زوال و وقت بر شدن خطیب بر منبر و وقت
اقامت و وقت استادن امام در نماز که ممکن است که آن ساعت شریف در یکی ازین اوقات بود
و جهد کن تا درین روز صدقه دهی آنقدر که توانی داد و درین روز جمع کن میان نماز و روزه و اعتکاف
و صدقه و ذکر و خواندن قرآن و شنیدن علم و عیادت بیمار و متابعت جنازه تا همه خیرات
درین روز شریف جمع شود و آدینه یکروز از جمله هفته بر آخرت وقف کن و چیزی دیگر بدان بیامیز
تا بود که کفارهٔ جمله هفته شود **آداب روزه** بهیچ حال نباید که روزه تو در جمله سال
بیش از رمضان نبود که چون از تجارت و بازرگانی بروزه سنت دست بداشتی از درجات بلند
در فردوس اعلی محروم مانی و حسرت بسیار خوری چون روزه دار از درجهای بلند بینی و تو در
ایشان مینگری چنانکه کسی از زمین بستارهای درفشنده نگرد در میان آسمان و روزهای فاضلتر
روزه داشتن را عرفه است و عاشورا و ده بیشتر از ذی الحجه و ده بیشتر از محرم و جمله رجب و شعبان
و در جمله ماههای حرام روزه داشتن ثوابی عظیم دارد و آن چهار است تنها و ذو القعده و ذو الحجه
و محرم بهم این در جمله سال بود اما در ماه اول روز و آخر و ایام بیض سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم
و در هفته دوشنبه و پنجشنبه و آدینه تا این روزها کفارهٔ جمله سال و ماه شود و گمان مبر که روزه
آن باشد که از طعام و شراب و مباشرت دست بداری و بس که سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم
گفته است ای بسا روزه دار که نصیب وی از روزه جز تشنگی و گرسنگی نیست بلکه تمامی روزه آن بود
که جمله اندامها از ناشایست نگاه داری چشم از نگریستن بجای خویش و زبان از سخن گفتن بیهوده

گر شنوند انباز گوینده است بلکه هفت اندام نگاه باید داشت همچون شکم و فرج که در خبر است
پنج چیز روزه را بگشاید دروغ و غیبت و سخن چینی و سوگند دروغ و بشهوت نگریستن و رسول
صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که روزه حصاریست چون روزه دار چنان باشد که بیهوده
نگوید و ناهمواری نکند و اگر کسی با وی جنگ کند گوید من روزه دارم آنگاه جهد کن تا روزه
بطعام حلال گشائی و زیادت از آن نخوری که هر شبی که روزه نداشتی خورده چه بیکبار چه بدو بار
بلکه چون بیکبار بود معده گران بود و نماز شب دشوار بود و شهوت تیز شود و مقصود از روزه
شکستن شهوت و ضعف قوتست و در خبر است که هیچ چیزی نزد خدایتعالی دشمن تر از
شکم پر نیست اگرچه از حلال بود و چنین روزه بسیار بسی چندانکه توانی که روزه بنیاد همه
عبادتها و کلید طاعتهاست رسول صلی الله علیه و آله و سلم میگوید که خدایتعالی میگوید
که هر طاعت که بنده کند یکی بده شود و زیاده میشود تا بهفتصد مگر روزه که روزه مراست
و جزای روزه بر منست و جزای آن من دهم بی اندازه و رسول صلی الله علیه و آله و سلم
گفت بدان خدای که جان من بحکم اوست که بوی دهان روزه دار نزد خدایتعالی
خوشتر است از بوی مشک خدایتعالی گوید بنده من از طعام و شراب دست بداشته است
برای من روزه از من است و جزا من دهم بران و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که
بهشت را دریست جداگانه نام آن ریانست جز روزه داران بدان در نشوند پیدا
کردن معاصی بدانکه یک نیمه دین طاعت داشتن است و دیگر نیمه از معصیت دور
بودن و همه کس طاعت بجای تواند آوردن اما از جمله معصیتها دست نتواند داشتن

الاصد تقی و برای این گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که هجرت بحقیقت آنست که کسی از
کار بد هجرت کند و جهاد بحقیقت آنست که با هوای خود جهاد تواند کرد و بدانکه معصیتهای تو
بر اندامهای تست که هر یکی ازان نعمتی است از خدای بر تو و امانتی است نزدیک تو چون
نعمت وی را در معصیت بکار داری و در امانت وی خیانت کنی از ناسپاسی و نابکاری
هیچ چیز باز نگرفته باشی اندامهای تو همه رعیت تواند نگاه کن که تا ایشان را چون نگاه
میداری و هیچکس نیست از بندگان که نه رعیت دارست و نه وی را از رعیت وی بخواهند پرسید
و بیقین بدانکه جمله اندامهای پوست و گوشت تو در عرصات قیامت بزبان فصیح بر تو گواهی
خواهند داد بهر چه کرده باشی و بر سر چندین هزار خلق ترا ملامت و فضیحت خواهند کرد چنانکه خدای
تعالی گفت یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون از روز
عظیم که زبان ایشان و دست و پای ایشان بر ایشان گواهی دهند بهر چه کرده باشند پس جمله تن خویش را نگهدار خاصه
هفت اندام چشم و گوش و زبان و فرج و دست و پای و شکم اما چشم بدانکه وی را برای آن آفریده
اند تا چون میروی راه فرا بینی چشم از بیست بانی بر مکیر که میروی تا هر چه ترا بدان حاجت است
ببینی و چیزیکه بدان حاجت نیست منکر و در ملکوت آسمان و زمین نظاره کنی و بچشم عبرت
عجایب صنع پادشاه ببین و هر چه جز انست چشم نگاهدار خاصه از چهار چیز از آنکه در نامحرم
نگاه کنی و بشهوت در صورت نیکو نگری و از انکه بچشم خرد در مسلمانی نگری و وی را حقیر داری
و از انکه چشم را بعیب مسلمانی گشاده داری حذر باید اما گوش را نگاهدار از انکه تو بوی عیبت
غیبت و فحش و سخن بیهوده و باطل شنوی که گوش را برای آن آفریده اند تا سخن خدای

روزی که گواهی دهند بر ایشان
زبانهای ایشان و دستهای
ایشان و پایهای ایشان
بانچه بودند که عمل میکردند

تعالی و سخن رسول صلی الله علیه و آله و سلم و حکمت علما و اولیا شنود و آن علمی که از آن
حاصل کنی زاد آخرت سازی و بسعادت ابدی رسی چون بدان ناشایست و بیهوده
شنوی آنچه زاد و یاور تو بود خصم و دشمن تو گردد و آنکه سبب سعادت تو بود سبب
هلاکت تو گردد و هیچ نگونساری و زیانکاری بیش ازین نبود و گمان مبر که بزه کار گوینده
بود و بس بلکه شنونده شریک گوینده باشد در وزر و وبال اما زبان از برای یاد کردن خدا تعالی
آفریده اند و برای خواندن قرآن و گفتن علم و راه نمودن خلق بخدای عز و جل و پیدا کردن
آنچه در دل نهانست از حاجتهای دین و دنیا چون ویرا بکار داشتی ... کفران نعمت
خدا تعالی کردی و وی چیره ترین اندامهای آدمی است بروی و هیچ چیز آدمی را اندر
سر در نیفکند که زبان هر قوت که داری از نگاهداشت وی باز مگیر که نباید که ناگاه ترا در
قعر دوزخ افکند که در خبر است که بنده باشد که یک سخن بگوید و آن سخن ویرا هفتاد سال
راه بقعر دوزخ فرو می افکند و یکی را از یاران رسول صلی الله علیه و آله و سلم در کارزار
کفار بکشتند یکی گفت خنک وی که بهشت رسید صلوات الله علیه گفت تو چه دانی
که وقتی سخن گفته باشد ناگفتنی یا بخیلی و دانی از مال خویش بخیلی کرده باشد پس زبان را
از هشت چیز نگاه دار اول از دروغ زبان نگاهدار در جد و مزاح و بازی که چون در هزل
زبان بدروغ عادت کند در جد از آن باز نایستد و دروغ از گناهان بزرگ است
و چون بدروغ معروف شدی کسی نیز بر قول تو اعتماد نکند و جز بچشم حقارت در تو ننگرد
اگر خواهی که بدانی دروغ چگونه زشت است در دیگران نگری که چون دروغ گویند

ترا چگونه زشت آید و آنکس در چشم تو چگونه حقیر و خسیس نماید و در جملهٔ عیبهای خویش
همچنان کن که تو زشتی عیب خویش نه بینی و در دیگران بینی هر چه ترا از دیگران زشت آید
پس خویش را از آن بپسند دوم خلف وعده و وعده خلاف مکن بلکه تا توانی وعده مکن
به نیکوئی ولیکن بفعل نیکوئی کن بی وعده پس اگر وعده دادی بهیچ حال خلاف مکن
که این نشان نفاقست مگر عجزی و ضرورتی بود رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت
سه چیز در هر که باشد منافقست اگرچه نماز میکند و روزه میدارد چون سخن گوید دروغ
گوید و چون وعده دهد خلاف کند و چون امانت بوی دهند خیانت کند سیم
غیبتست زبان از غیبت نگاهداری که در خبرست که غیبت از زنا بترست چه زانی
بتوبه از زنا برهد و غیبت از توبه برنخیزد تا آنگاه که بحلی نخواهد ۵۱ هر سخنی که از کسی گوید که
اگر بشنود برنجد آن غیبتست اگرچه راست بود و دور باش از غیبت ۵۲ قرائیان که ایشان
غیبت کنند بلفظ دعا و لفظ شفقت چنانکه گویند فلان را مزد دهاد درین کاری که در
افتاد و خدایتعالی ما را از بلاهای نفس خویش نگهدارد این بیچاره فلانکس را چنین واقعه
افتاد و مقصود ایشان آشکارا کردن عیب آنکس باشد لیکن در معرض دعا و اندوه بوی
گویند و پندارند که بدین از غیبت برستند و بحقیقت با غیبت بهم دو معصیت دیگر
بکنند یکی ریا و خویشتن را فرا نمودن بصلاح و دیگر خویشتن ثنا کردن که من چنین
مصلحم که غیبت نمیکنم و دعا میگویم و اندوه بر [illegible] ی میخورم و اگر مقصود وی دعا
بودی در خلوت گفتی و اگر رنج و عیب وی اندوهگین بودی هرگز عیب وی آشکارا نکردی

و با آشکارا شدن وی اندوهگین بودی و هرکه بداند که خدای تعالی در قرآن غیبت کننده را بمردار

خوار مانند کرده است و گفته اَیُحِبُّ اَحَدُکُم اَن یَاکُلَ لَحمَ اَخِیهِ مَیتاً فَکَرِهتُمُوهُ

هرگز غیبت نکند و حکیمی گفته است که هرکه داند که خدای تعالی را در آفریدن خلق هیچ

غلط نبوده و میداند که هر کسی را چگونه آفریده است هیچکس را غیبت نکند و اگر در یک چیز

اندیشه کنی هرگز مسلمانی را غیبت نکنی در خویشتن اندیشه کنی که تا در خویشتن بظاهر و باطن

هیچ معصیتی یابی اگر می شناسی و قادر نه بر آنکه خویشتن را از آن پاک کنی بدانکه

عجز مردمان همچون عجز تست و عذر ایشان چون عذر تست و اگر خویشتن را پاک و

معصوم شناسی بدانکه هیچ عیب در آدمی چون نادانی وی بعیب خویش نیست و هیچ

حماقت ازین زیاده نیست و اگر خدای تعالی بتو خیر خواستی ترا بعیب خویش بینا کردی

کما قال صلی الله علیه وآله وسلم اذا اراد الله تعالی بعبد خیر

بصره بعیوب نفسه و غایت نادانی این باشد که خویشتن را بچشم رضا بینی

و دیگران را بچشم سخط و اگر راست میپنداری که چنین پاک و بی عیبی بشکر مشغول

شو و خویشتن را بعیب مردار خوردن آلوده مکن که غیبت عیب بزرگست و اگر تو نیز

از عیبی خالی نیستی و نه پسندی که کسی از آن گوید تا آن آشکارا شود دیگران را نیز مپسند

که رنجور شوند اگر عیب ایشان پوشی و نادیده و ناشنوده داری خدای تعالی نیز

عیبهای ترا بپوشد و اگر ویرا رسوا کنی خدای تعالی زبانهای دراز بر تو مسلط کند

تا ترا درین جهان رسوا کنند و انگاه در روز قیامت ترا بر سر خلق نیز رسوا کند چهارم

جدل است دور باش از جدل و خصومت کردن در سخن با مردمان و داوری کردن
بر هر سخنی که گویند و عیب سخن مردمان جستن که از آن وحشت و جنگ خیزد و اگر نخیزد
در وی دو معصیت باشد یکی ثنا گفتن بر خویش بزیرکی و دانش و کمال عقل و دوم نسبت
کردن آن برادر دیگر بجهل و حماقت و نادانی و این رنجانیدن باشد و رنجانیدن مسلمانان
حرام است و هر که با وی داوری کنی در سخن اگر سفیه بود ترا برنجاند و اگر بردبار بود ترا دشمن
گیرد و از برای این گفت سید عالم صلوات الله علیه که هر که از داوری در سخن دست بدارد
اگر داوری وی بباطل بود وی را در ریاض بهشت خانه بنا کنند و اگر بحق بود وی را در اعلی
بهشت خانه بنا کنند و کوشش دار که شیطان گوید خاموش مباش و حق بگوی و شیطان
همیشه احمقان را ببهانهٔ خیر فرا شر دارد نباید که شیطان بر تو خندد بدانکه حق گفتن نیکو
است لیکن با کسی که فرا پذیرد و شرط آن باشد که بنصیحت و رفق گوید و نهفته گویند بر ملا
چه اگر بعنف گوئی و بر ملا فضیحت بود نه نصیحت و فساد آن بیش از صلاح بود و پنجم
بر خود ثنا گفتن است ثنا گفتن بر خویش بصلاح و نیکو خوئی و خواجگی که من چنین و من
چنان و خدای تعالی ازین نهی کرده است قوله تعالی فلا تزکوا انفسکم و یکی را از حکما
پرسیدند که هیچ سخن راست بود که زشت بود گفت باشد ثنای خویش اگرچه راست بود زشت
بود زنهار تا عادت نکنی ثنای خویش گفتن که آن آب حشمت را از چشم مردمان ببرد و حماقت
و نادانی بدان آشکارا شود و نزدیک خدای تعالی و نزدیک خلق نکوهیده گردد و اگر خواهی که
بدانی که در آن هیچ زیادتی حشمت نیست بلکه نقصان است کوشش دار بیاران خویش

که ایشان خویش را بالا دهند و ثنا گویند بر خویشتن که چگونه در دل تو حقیر و گران کردند اگرچه در حال خاموش باشی چون غایب شوند ایشان از نیکویی پس دیگران در حق تو همچنین باشند آنچه از دیگران ترا زشت آید تو مکن ششم لعنت کردن است زبان از لعنت نگاهدار هیچ آفریده را از مردم و جانور و طعام لعنت مکن و بر هیچ آدمی حکم مکن که وی منافق است و یا ملعون است که سر بندگان خدای تعالی داند که منافق و ملعون کیست و بدانکه روز قیامت هیچ کس را نپرسند که چرا ابلیس را لعنت نکردی و زبان بلعنت وی مشغول نکردی تا بکسی دیگر چه رسد و چون لعنت کند بپرسند که چرا لعنت کردی و چنانکه لعنت نشاید کرد نکوهیدن نیز نشاید که آفریده را عیب کردن بی حرمتی بود در حق آفریدگار و رسول صلوات الله علیه هیچ طعام را نگفتی که بد است لیکن اگر بایستی بخوردی و اگرنه دست بداشتی هفتم نفرین کردن بر هیچ کس دعای بد مکن اگرچه بر تو ظلم کند لیکن مر و کار وی بخدای تعالی افگن و در خبر است که مظلوم دعای بد میکند ظالم را تا آنگاه که مکافات کند و زیادتی ظالم را بروی بماند در قیامت وی را ظالم بدان بگیرد و یکی زبان در حجاج دراز کرد یکی از بزرگان سلف گفت که خدای تعالی انصاف حجاج بستاند از کسی که وی را بزبان تعرض کند چنانکه انصاف مظلومان حجاج از وی بستاند هشتم مزاح و مسخره کردن زبان از آن نگاهدار و بر هیچ کس مخند و بر کس افسوس مکن که مزاح آبروی کس ببرد و هیبت از دلها ببرد و کین در دلها بگذارد و با هیچ کس مزاح مکن و اگر کسی با تو مزاح کند جواب مده و روی از اهل مزاح و بیهوده بگردان تا آنگاه که با حدیث دیگر شوند اینست جمله

آفت نفرین

دعای بد از زبان نگاهداشتن

آفتهای زبان و رهی ازوی الا تنها نشستن و زاویه گرفتن که در میان مردمان با
نگاه داشتن ممکن نشود مگر چنانکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه که سنگی در دهان نهاده بود
پیوسته تا سخن نگوید مگر بضرورت و اشارت بزبان کردی و گفتی که این مرا در کارها
افکنده است پس زبان سبب هلاکت است در دنیا و آخرت ازوی حذر باید کرد اکنون
آفت چشم و گوش و زبان گفتیم آفت معظم آفت شکم است که همه بلاها ازوی خیزد اما
شکم نگاه باید داشت از حرام و شبهت و جز حلال نباید خورد و از حلال اندک
باید خورد نه چنانکه شکم پر شود و پیش از سیری باید که دست از طعام باز گیری که چون
معده سیر شود دل سیاه شود و حفظ تباه گردد و اندامها از عبادت گران شود و شهوتها
که لشکر شیطان است قوی گردد و سیری از طعام حلال کلید همه شرهاست پس اگر از
حرام بود چگونه بود و طلب حلال فریضه است بر همه مسلمانان و عبادت با خورش
حرام چون بنا نهادنست بر سر آب بزرگان دین چنین گفته اند و گمان مبر که حلال نایافت
است که چون بجامهٔ خلق و نان بی نانخورش قناعت کنی از حلال در نمانی اما تجمل و تنعم
که از حلال بود دشوار بود و حلال بسیار است بر تو نیست که باطن کارها بشناسی بلکه
هرچه بیقین دانی که حرام است ازان دور باشی و هرچه دل گواهی دهد بحرامی او بسبب دلیلی
و نشانی که بر حرامی آن مال دلیل کند ازان نیز دور باشی و هرچه بر حرامی آن نشان نباشد
آن حلال است نشان چون مال بود که در دست سلطان بود و اگر دانی که از میراث
حلال است یا ضیاع حلال خود حلال روشن بود و اگر دانی که از کسی بظلم ستده است

حرام روشن بود و اگر ندانی که از کجاست و غالب مال وی حرام است ازان دور باش
که ظلم وی دلیل حرامی است بظاهر اگرچه بیقین نیست و همچنین مال نوحه‌گر و مطرب و
خمرفروش و کسی که کسب وی بیشتر از حرام است چون ندانی که آن مال بعینه از کجا
ست بغالب فراگیر و ازان دور باش و مال دیگر مسلمان همه حلال دان مگر آنکه دانی
که از وجه حرامی است روشن و از جمله حرام روشن مال وقف بود که کسی بخلاف شرط
واقف بستاند چنانکه وقف صوفیان خورد و صوفی نباشد بصفت و سیرت لیکن بمرقع
و سجاده صوفی باشد و لبس و یا در مدرسه وقف طلبه علم خورد و بطلب علمی مشغول نباشد
و هر که وی معصیتی بود که اگر آشکارا شود گواهی وی بدان رد کنند هرچه از وقف
صوفیان خورد حرام خورد که صوفی مرد عدل بود که زیادت از عدالت در خصال
دیگر بود که کم از وصف عدالت خود نباشد و هر که خویشتن را بصورت پارسایان فرا نماید
تا ویرا بدان سبب چیزی بدهند هرچه بستاند حرام بود اگر در باطن وی چیزی بود که اگر
دهنده بدانستی ندادی و ازینجا گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که حلال ترین
چیزی که مرد خورد آن بود که از کسب دست وی بود اما فرج را از حرام نگاه باید داشت
و این نتوانی تا آنگاه که چشم از نامحرم نگاه نداری و دل از اندیشه آن نگاه نداری و شکم
از شبهت و بسیار خوردن نگاه نداری که بسیار خوردن شهوت انگیزد و شهوت
اندیشه آورد و اندیشه فرا کردستن دارد پس بیخ همه شهوتها سیر خوردنست خاصه
از شبهت اما دست نگاهدار از آنکه کسی را بزنی یا حرامی فراگیری یا در ودیعتی و امانتی

خیانت کنی و یا بقلم چیزی نویسی که بزبان گفتن نشاید از بهر آنکه قلم همچو زبان است بلکه عظیم‌تر
که نوشته بماند و گفته نماند اما پای نگهدار از آنکه بخانه ظالمی روی یا از پس نامحرمی فراشوی
یا بهیچ کاری ناشایست فراشوی و بخانه سلطان و وزیر و عامل ظالم شدن معصیت است
الا بضرورت که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم میگوید هر که توانگری را تواضع کند
برای توانگری وی دو بهره از دین وی بشود معلوم است که چون توانگر ظالم باشد بتر باشد که تواضع
توانگر بدتر از تواضع ظالم است اینست نگهداشت اندامها **فصل** بدانکه حرکت و
سکون تو باندامهای تست هیچ یک در معصیت بکار مدار و پیوسته بطاعتها مشغول
میباش بدانکه اگر تقصیر کنی رنج و وبال آن با تو گردد و اگر در طاعت و شکر بکار بری راحت و
فایده آن با تو آید و خدای تعالی از تو و عمل تو بی نیاز است و زنهار تا خویشتن را غره نکنی و گویی خدای
تعالی رحیم و کریم و گناهان بندگان بیامرزد و این سخن حق است و شیرین لیکن در زیر وی
زهر قاتل تعبیه دارد و گوینده این را لقب احمق است از حضرت نبوت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
گفته است که زیرک آنست که حساب خویش کند و کار چنان کند که پس از مرگ ویرا سود دارد و
احمق آن باشد که هرچه خواهد میکند و آنگاه بر خدای تعالی تحکم کند و آرزو میخواهد بامرزش و بدانکه
این سخن که خدای تعالی کریم و رحیم است همچنان باشد که کسی خواهد که فقیه شود و هیچ جهد نکند و
باموختن علم مشغول نشود و گوید خدای تعالی کریم است باشد که مرا بهمه علم بینا کند بی آموختن
چنانکه دل پیغمبر را علیه الصلوة و السلام و کسی که توانگری خواهد و از تجارت و حراثت و کسب
کردن دست بدارد و گوید که خدای تعالی کریم است باشد که بی رنج گنجی بمن نماید اگر تو این سخن

را از گروهی شنوی ایشان را احمق دانی و بر ایشان بخندی و اگر چه از کرم و قدرت خدا تعالی
میگوید راست میگوید همچنین بزرگان دین بر تو خندند چون آمرزش و رحمت چشم داری بی جهد
و کردار نیک و خدا تعالی میگوید وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ هیچ کس
ندرود مگر آنچه بکارد و میگوید حق تعالی جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ جزا بقدر
کردار شما خواهد بود و میگوید إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ
نیکوکاران در بهشت آیند و بدکرداران در دوزخ و چون از جهد خویش دست برنمیداری
در طلب سیم و زر در طلب علم و در طلب سعادت آخرت نیز دست مدار زاد آخرت برگیر که
سفر دراز است و عقبه بلند و غره مشو و خویشتن را عشوه مده که چون پشیمان شوی سود
ندارد و معنی کرم و رحمت خدا تعالی آنست که مملکت آخرت و سعادت ابد بجهد و رنج
اندک که روزی چند کشی بتو دهد پس آن کن که بزرگان و عاقلان کرده اند که راه احتیاط و
حزم پیش گرفتند نه چنانکه ابلهان غافل که غره شدند و خویشتن را عشوه دادند تا هلاک
شدند و کاشکی هر که نماز و روزه و صدقه و جهد و تقوی بجای آورد با این همه نجات یابد که این
همه بجای آورده خطرها در راه است چنانکه معلوم است که هر که نکارد ندرود و کاشکی
آنکه زمین نرم کند و آب دهد و تخم بپراکند و بر برگیرد که با این همه خطرها و آفتها در راه است
با آن کار آخرت نیز همچنین میدان پیدا کردن معصیت دل بدانکه اندامها را از
معصیت کردن چنانکه گفتیم نگاه توانی داشتن تا پیش دل از نجاست و پلیدی صفات
نکوهیده پاک کنی که اصل دلست و امیر تن وی است اگر وی پاک و شایسته بود بر

اندامها چیز پاکی و شایستگی زرد اگر پلید بود و بصفات ناپسندیده آلوده بود از وی چیز پلید
تراود که از کوزه آن بیرون آید که در وی بود و صفات نکوهیده بسیارست چون شره
طعام و شره نگاه و شره سخن بیهوده و غیبت و مانند آن اگر از نهمه پاک شده باشد سه
صفت است که بیشتر پارسایان از آن خلاص نیابند و تا دل از آن پاک نکنند پارسائی اصل ندارد
و آن حسد است و ریا و عجب و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفته است سه چیز هلاک کنند
مردست بخیلی که چنان قوت دارد که حکم وی بر بخیل روان بود و هوای دل که بنده از
پی آن فرا شود و عجب یعنی پندار نیکو بخویشتن اما حسد شاخی است از بخیلی که بخیل آن بود
که انچه در دست وی است از دیگران دریغ دارد پس آنکه نعمتی که در خزانه خداست
تبارک و تعالی از بندگان دریغ دارد و بخیلی وی عظیم تر و زشت تر باشد و حسود آن بود
که وی را دشوار بود که خدا تعالی از خزانه قدرت خود بنده را نعمتی دهد چون مال یا علم یا
جاه یا قبول در دل خلق یا چیزی دیگر با خواهان آن باشد که آن نعمت را حق سبحانه و تعالی
بر آن بنده زوال آرد اگرچه بوی نخواهد رسید و این نهایت پلیدی باطن بود و از این گفت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم که حسد نیکوئیها بنده را چنان خورد که آتش هیزم را و حسود
همیشه در عذاب بود و کس بر وی رحمت نکند که دنیا هرگز خالی نباشد از دوستان و
آشنایان وی که خدا را ایشان نعمتی باشد مال یا جاه یا علم و ورع و وی پیوسته در
عذاب و اندوه باشد و عذاب آخرت عظیم تر بلکه بنده بحقیقت ایمان نرسد تا آنگاه که
خلق را همان خواهد که خویشتن را و با همه مسلمانان انباز باشد در شادی و اندوه ایشان

که مسلمانان همچون یک بنااند که یک دیگر را نگاه میدارند و چون یک تن که اگر اندک
اندامی دردمند شود همه تن آگاهی یابد چون دل خویشتن بدین صفت نیابی فرض عین تو
آنست در راه دین که این صفت حاصل کنی و دل از پلیدی پاک کنی اما ریا شرک نهانیست
که بیشتر خلق آنرا نشناسند از پوشیدگی و معنی ریا آن بود که خواهی که ترا بسبب طاعت و علم
و زهد منزلتی باشد در دل مردمان و جاهی و قبولی و دوستی جاه چون غالب شد بدان جا رسد که
بپارسائی جاه طلب کند و بیشتر خلق اگر انصاف دهند دانند که بیشتر کارها که میکنند از علم و
عبادت برای روی و ریاء مردمان میکنند و نشان این ریا آن باشد که چون عبادتی
کند بگوید که من چنین کردم اگر نگوید چون مردمان بشنوند شاد گردد و اگر شاد نشود و این سخت
عزیز بود پس اگر چنان بود که در حق وی تقصیری کنند و حرمت وی نگاه ندارند و با وی در
معاملت مسامحت نکنند و ویرا بپای نخیزند و جا بوی ندهند در خاطر خود خشم بیند
و اگر خشم نه بیند تعجبی بیند که اگر در سر این عبادت بکرده بود تعجب نکردی پس گوئی منتی از
عبادت خویش بر مردمان نهاده است و آنرا جزا میجوید و این اخلاص را باطل کند که
از دیگری جزای عمل خویش چشم دارد و این از آن ریاست که در خبر است که رسول صلی الله
علیه و آله و سلم فرموده الشرك اخفى من دبيب النمل یعنی شرک پوشیده
ترست از آواز پای مور که بشب تاریک برود اما عجب و کبر از جمله بیماریهای دل است و
بیماری عظیم است و دشوار علاج و معنی وی آنست که ویرا در دل وی قدری بود
و بچشم بزرگ داشت بخویش نگرد و بچشم خردی بدیگران نگرد و چون این صفت در باطن

بجنبد ثمرهٔ وی بر زبان آن بود که گوید من چنین و من چنانم و بر خویشتن ثنا میکند
یا دوست دارد که بر وی ثنا میکنند چنانکه ابلیس گفت أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ من از آدم بهترم
و ثمره دیگر وی آن بود که در مجمعی که شود پیشگاه جوید و در راه که رود در پیش دیگران رود
و اگر کسی وی را پند دهد یا بر وی عیبی کند بحق ننگ دارد که قبول کند و اگر وی کسی را پند دهد
بعنف و بزرگ خویشتنی گوید و هر که اعتقاد کرد بقطع که وی از کسی بهتر ست وی متکبر
ست بلکه باید که بداند که بهتر آنست که نزدیک خدا تعالی بهتر ست و این در آخرت
پیدا آید بلکه باید که هر کرا بینی وی را بهتر دانی اگر کودکی را بینی گوئی که وی هرگز معصیت
نکرده ست و من کرده ام بیشک وی از من بهتر ست و اگر بزرگتری را بینی گوئی
که وی خداوند تعالی را بیش از من عبادتها کرده ست من چون وی نباشم و اگر عالمی را
بینی گوئی که وی چیزها داند که من ندانم وی بهتر از من ست و اگر جاهلی را بینی گوئی که وی معصیت
خدا تعالی بجهل کرده ست و من بعلم حجت عقوبت من بسبب علم عظیم تر باشد و اگر کافری را
بینی گوئی ندانم که خاتمت کار وی چون خواهد بود بسیار از مسلمانان بچشم حقارت بعمر
بن الخطاب می نگریستند در انوقت که مسلمان نبود و ندانستند که کار عمر بکجا خواهد رسید
آخر پس این کبر از دل تو بیرون نشود تا آنگاه که بحقیقت بدانی که کار خاتمت دارد و
آن در غیب ست باشد که آنرا که بهتر میدانند خاتمه وی بدتر باشد و آنرا که بدتر میدانند
درجه اولیا وی را روزی کند پس چون بیم خاتمت و نفس بازپسین بر دل تو غالب شود
هیچ عجب و تکبر نماند و اخبار در حسد و کبر و ریا بسیارست و ترا از آن جمله یک خبر کفایت

له بجهت [illegible] خسیس و [illegible] ازان
ضمیر است و [illegible] خلاف [illegible]
[illegible] ۱۲

له من باب [illegible] [illegible]
حیث له بتعلیم [illegible]
[illegible] له بعمل بما علمه
[illegible] ۱۲

ست که عبد الله بن مبارک روایت کند از کسی که وی از معاذ بن جبل درخواست تا وی را حدیثی روایت کند که از رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیده باشد معاذ بگریست گریستنی که حاضران پنداشتند که مگر خاموش نخواهد شد پس گفت شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که مرا گفت یا معاذ ترا چیزی بیاموزم که اگر نگاهداری ترا سود دارد و اگر ضایع کنی ترا حجت و عذر نزد خدای تعالی بریده شود یا معاذ خدای را عز و جل هفت فرشته اند که ایشان را بیافریده ست پیش از آفریدن آسمانها و هر یکی بدربانی آسمانی دیگر موکل کرده چون کرام الکاتبین که ایشان رقیبند بر عمل بندگان عمل بنده که از بامداد تا شبانگاه کرده شود باسمان برند و نوری از وی میتابد چون بآسمان اول رسند بر کردار آن بنده ثنای بسیار گویند آن فرشته که دربان آسمان اول ست گوید این عمل بر روی وی باز زنید که من فرشته غیبتم مرا خدای تعالی فرموده ست که عمل کسی که مردمان را غیبت کرده باشد مگذار که از تو برگذرد پس گروه دیگر از کرام الکاتبین عمل بنده دیگر می برند که غیبت نکرده باشد تا باسمان دویم پس آن فرشته که موکل ست بآسمان دویم گوید که این عمل بر روی وی باز زنید که مراد وی ازین عمل غرض دنیا بود مرا فرموده اند که عمل وی را راه ندهم که در میان مردمان فخر آوردی پس عمل بنده دیگر که نوری از ان میتابد از صدقه و روزه و نماز باسمان سیوم برند فرشته آسمان سیوم گوید بایستید این عمل بر روی وی باز زنید که من فرشته تکبرم و وی در مجلسها بجای نشستن تکبر کردی مرا دستوری نیست که عمل وی را راه دهم پس عمل بنده دیگر از گروهی دیگر همچون ستاره درخشان از تسبیح قران و نماز و حج و عمره باسمان چهارم برند آن فرشته گوید بایستید و این عمل

بر روی وی باز زنید که من فرشته عجبم نگذارم که عمل وی از من در گذرد که هیچ کاری نکردی که
عجب در میان نبودی پس عمل بنده دیگر با سمان پنجم برند همچون عروسی که او را جلوه
کنند از نیکوئی فرشته آسمان پنجم گوید که این عمل را بر روی وی باز زنید و بر گردن وی نهید که من
فرشته حسدم و وی حسد کردی کسی را که علم آموختی یا عمل کردی یا کار خوب کردی یا بکسی
نیکوئی کردی زبان در ایشان دراز کردی من عمل وی را راه ندهم که از من در گذرد پس عمل بنده
دیگر با سمان ششم برند که در وی نماز و روزه و زکوة و حج و عمره بود آن فرشته گوید که این عمل
بر روی وی باز زنید که وی بر هیچکس که وی را بلائی و رنجی رسیدی رحمت نکردی لیکن شادی کردی
و من فرشته رحمتم نگذارم که عمل وی از من در گذرد پس عمل بنده دیگر میبرند با سمان هفتم
رسد از نماز و روزه و زکوة و حج چنانکه بانگ اندر آسمان هفتم در افتاده باشد و روشنائی آن چون
روشنائی آفتاب بود و سه هزار فرشته در متابعت آن میروند فرشته آسمان هفتم گوید که این
عمل بر روی وی باز زنید و قفل بر دل وی زنید که من باز دارم از خداوند خویش هر عملی که خالص
برای وی نباشد و وی بعمل خویش رضای خدا را نخواسته است بلکه بدین بزرگی خویش جسته است
در میان فقها و بانگ و آوازه جسته است در شهرها مرا فرموده است خداوند جل شانه که عملی را
راه ندهم و هر عمل که خالص خدا را نباشد آن ریا بود و خدای تعالی عمل مرائی نپذیرد پس عمل
بنده دیگر می برند تا از آسمان هفتم در گذرد از نماز و روزه و زکوة و حج و عمره و خلق نیکو و ذکر
خدای و همه ملایکه آسمانها موافقت با ایشان میروند تا همه حجابها بر دارند و بخدای تعالی
رسانند و همه گواهی میدهند که این عمل خالص است خدای تعالی گوید شما رقیب و نگاهبانان کردار بنده

علامت عجب [illegible]
و علامت [illegible]
[illegible]

سنید و من مطلع بردل ویم این عمل بیابی من نکرده است بروی باد العنت من پس فرشتکان
کویند لعنت ما و لعنت تو و آسمانها و هرکه در آسمانهاست بروی لعنت کنند پس معاذ کفت
رضی الله عنه که من کفتم یا رسول الله تو رسول الله و من معاذ پس این چون توانم کردن کفت
یا معاذ بمن اقتدا کن اگر چه عمر تو کوتاه است یا معاذ زبان نکاهدار از برادران خویش و
از خوانندگان قرآن باش و کناه خود بر دیگران حواله مکن و بزرگ خویشتنی مکن و
و به نکوهیدن ایشان بر خود ثنا مکن و خویشتن را از ایشان برتر مدار و کار دنیا میان کار
آخرت مینهکن و در نشستن تکبر مکن چنانکه از بدخوئی تو حذر کنند و در پیش کسی با دیگری راز
مکوی و پوستین مردمان مدر که آنگاه سکان دوزخ ترا بدرند در روز قیامت قال الله
تعالی وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا دانی که آن چیست معاذ کفت آن چیست یا رسول الله
کفت سکانند در دوزخ که پوست و کوشت از استخوان باز کنند معاذ کفت یا رسول الله
ازین خصلتها که رهائی یابد رسول صلی الله علیه و آله وسلم کفت یا معاذ این آسان است
بر هر که خدایتعالی آسان کند زبان نکاهدار از آنکه بر مردمان دراز کنی و از خوانندگان قرآن
باش آنگاه روایت کنند که هیچکس از معاذ مشغول تر نبودی بقران خواندن از بیم این
حدیث **فصل** بدانکه این صفات که درین حدیث است از عجب و ریا و تکبر و حسد
غیبت و غیر آن بر هیچکس غالب تر ازان نیست که بر کسی که وی پارسائی کند با علم
آموزد از برای جاه و قبول خلق پس عامیان این صفت رسته تر اند از قرایان و عالمان
پارسایان پس فریضه ترین بر علما و پارسایان آنست که بطهارت دل مشغول باشند

باطن از این پلیدیها پاک کنند و این صفات همه شاخهای یک اصل است و آن دوستی دنیاست و
ازین گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که دوستی دنیا سر همه خطاهاست آفت دنیا اینست و
با اینهمه دنیا کشت زار آخرتست که زاد آخرت از دنیا بر توان گرفت لیکن هر که از دنیا بقدر حاجت
قناعت کند تا زاد آخرت برگیرد دنیا کشت زار آخرت ویست و هر که از دنیا تنعم جوید ملا کتگاه
ویست والله اعلم **فصل** اینقدر که گفته آمد از علم و تقوی اول زاد آخرتست و بدایه هدایتست
خویشتن را درین بیابانهای آنگاه آنچه در کتاب کیمیای سعادتست و در کتاب احیای علوم الدین
حاصل کن تا سر باطن تقوی بشناسی چون باطن بتقوی آبادان کردی و از صفات ناپسندیده پاک
کردی امیدوار که حجابی خیزد میان دل تو و میان ملکوت آسمان و حضرت الهیت تا رازهای ملکوت ترا
آشکارا شدن گیرد و علمها بر دل تو گشاده شود که این علمهای سبی دران حقیر و مختصر نماید پس اگر جنابت
که حقیقت کارها از علمهای رسمی جوئی و بقال و قیل و جدل مشغول شوی چشم سر تو از حقیقت کار دینی نابینا
شود و طلب دنیا بر تو غالب شود آنگاه از دنیا آنچه میجوئی ترا مسلم نشود و طلب دنیا بر تو غالب شود و آخرت
باقی از تو فوت شود خسر الدنیا والآخرة بجای هر که بدین دنیا جوید از هر دو بیفتد و هر که از دنیا برای دین
دست بدارد هر دو بوی رسد اینست بدایه راه و زاد آخرت در معاملتی که ترا با حقتعالی است
اکنون آداب صحبت با خلق بگوئیم پیدا کردن آداب صحبت با خالق و مخلوق بدانکه آداب صحبت
با یارانیکه ملازم تو اند آموختن مهم است و آنکه همیشه با تست در سفر و حضر و خواب و بیداری و مرگ
و زندگی خداوند و آفریدگار تست هر که ویرا یاد کنی وی با تست که گفته است أنا جليس من ذكرني
من همنشین کسی ام که مرا یاد کند و هر که دل تو شکسته شود بسبب تقصیر تو در حق وی او نزد

تست که انا عند المنکسرة قلوبهم من اجلی هرکه وی را بشناختی چنانکه حق شناخت است جز وی
هیچ یار و همراه نداشتی و نیست در همه خلق گذاشتی اگر در همه اوقات توانی که با وی باشی جهد کن
تا در شب و روز یکساعت بخلوت با وی نشینی و با وی مناجات کنی و باید که ادب خلوت با خدا تعالی
بشناسی و ادب خلوت با خدا تعالی آنست که نیکو نشینی چنانکه در تشهد نشینی و چشم در پیش داری
و زبان خاموش باشی و بدل با حقتعالی حاضر باشی و نگذاری که هیچ چیز جز وی در دل تو
بگذرد و اندامها ساکن داری و ملازم فرمان باشی بهمه اوقات و هرچه پیش آیدت بدل بتقدیر وی
اعتراض نکنی و بقضای وی راضی باشی و کار حقتعالی را بر همه کارها فرا پیش داری و از خلق امید
ببری و تکیه بر فضل وی کنی و توکل بر وی کنی بدانی که هرچه در حق تو تقدیر کند خیر تو در آن باشد و
همیشه از شرم تقصیر خود و از هیبت جلال وی شکسته و گرفته دل باشی این احوال باید که پیوسته ملازم
تو باشد و در ظاهر و باطن که این آداب صحبت با آنکه همیشه با تست و از تو جدا نیست و دیگران
باشند که از تو جدا شوند آداب عالم آنست اگر از اهل علم باشد ادب او آنکه فراخ حوصله و بردبار
باشد و نیکو خوی و نشست و خاست وی با وقار و حرمت و آهستگی بود و پیوسته سر در پیش افکنده
باشد نه بر سبیل تکبر لیکن بر سبیل هیبت و حرمت و بر هیچکس از خلق تکبر نکند مگر بر ظالمان تا ایشان را
و ظلم ایشان را در چشمها خوار کند و در مجامع صدر نجوید که آن از تکبر بود و هزل و بازی عادت نکند که
هیبت وی از دلها بشود و با شاگردان رفق کند و کسی را که از وی سوالی بکند زجر نکند و اگر در
سوال وی خللی باشد آنرا با صلاح آورد و بر وی خشم نکند و اگر چیزی نداند ننگ ندارد از آنکه گوید ندانم و
اگر کسی حجتی با وی گوید بحجت قبول کند و حقیقت ندا ... و از گفت خود باز گردد و شاگرد را منع کند

علمیکه او را زیان دارد و اول وی را بعلم سودمند مشغول کند و آن فرض عین است نه فرض کفایت و
فرض عین علم تقوی است که ظاهر و باطن وی را از ناشایست پاک کند و بطاعتها آراسته کند و چون او را
از دنیا بآخرت خواند و از حرص بزهد خواند و باید که هر چه فرا باید گرفت بدان کار کند که گفتار بی کردار
اثر نکند آداب متعلم ادب متعلم با استاد آن بود که سلام ابتدا کند و در پیش وی سخن کمتر گوید
و خود سخن نگوید و مسئله نپرسد تا اول دستوری نخواهد و چون جواب دهد اعتراض نکند و نگوید که فلان
کس خلاف این گفته است و نگوید که فلان این صواب تر است و در پیش او با همنشینان راز نگوید و چشم
در پیش دارد و اگر سخن میگوید چشم بروی میدارد و از هر جانب ننگرد ولیکن بحرمت نشسته چنانکه در نماز
نشیند و چون استاد را ملال گرفت پرسیدن و خواندن ترک کند و چون برپای خواست سخن با وی نکند
و با وی بهم بر پای خیزد و در راه سوال نکند تا بخانه رسد و اگر از وی چیزی بیند که بر آنکه ویرا نیکو نماید اعتقاد
بد نکند و بداند که وی بهتر داند و آن را از دیگر وجهی باشد که علم شاگرد بدان نرسد و از قصه خضر و
موسی صلوات الله علیهما یاد کند که سوراخ کردن کشتی موسی را علیه السلام منکر نمود و لیکن از آنجا که
علم خضر بود منکر نبود پس هر چه از بزرگان بیند باید که همچنان داند آداب فرزند با پدر و
مادر آنست که هر چه گویند نیکو بشنود و با ایشان بهم بر پای خیزد و در پیش ایشان نرود و هر چه
فرمایند که معصیت نباشد بجای آورد و آواز از ایشان بلندتر ندارد و چون او را آواز دهند
بزودی لبیک گوید و بر خشنودی ایشان حریص باشد و خویشتن را در پیش ایشان افکنده دارد
و یاد کند که اسیری بود در گهواره که ایشان بنازش میپروردند و شبها بیداری بردند تا او را
بدین روز رسانیدند و بر ایشان منت ننهد بر آنکه با ایشان سلوک کند و نیز در روی ایشان ننگرد و بپیشانی

فراهم نکند و بی دستوری ایشان سفر نکند **فصل** بدانکه مردمان که بیرون این قوم‌اند در حق تو سه گروه‌اند دوستان و آشنایان و کسی که نه آشنا بود و نه دوست و از عامهٔ مردمان باشد

آداب صحبت با مردمان مجهول پراکنده آنست که در حدیث ایشان خویشتن را در شغل نکنی و آنچه در زبان ایشان رود گوش بداری و حکایت بکنی و خویشتن را از سخنهای نا همواره ایشان غافل سازی و جهد کنی تا بدیشان محتاج نشوی و ایشان را کم بینی و اگر از ایشان ناشایستی بینی یا شنوی نصیحت کنی بلطف اگر امید قبول بینی **اما آداب صحبت برادران و دوستان** باید که با کسی برادری و دوستی نکنی تا شرط دوستی در وی نه بینی که رسول صلی الله علیه و آله وسلم میفرماید که هر کس بر دین دوست خویش بود گوش داری تا دوستی با که میکنی که چون دوستی خواهی گرفت باید که در وی پنج خصلت موجود باشد اول عقل که در صحبت احمق هیچ خیر نبود و عاقبت وحشت و قطعیت بود و نیکوتر احوال احمق آن بود که خواهد که نیکوئی بتو رساند کاری کند که ترا زیان دارد و وی نداند بلکه گفته‌اند که دشمن عاقل به از دوست احمق دویم باید که نیکوخوی باشد که بدخو صحبت را نشاید بود و بسر نشود و بدخوی آن بود که در وقت حرص و غضب با خویشتن بر نیاید و چنین گفته‌اند که دوستی با کسی کن که بوقت نشستن آسایش تو بود و بوقت کار افتادن شحنهٔ تو بود و بوقت حاجت خزانهٔ تو بود و صحبت با کسی کن که اگر دست فرا کاری کنی یاوری کند و اگر از تو نیکوئی بیند بر دل نویسد و اگر زشتی بیند بپوشاند و صحبت با کسی کن که اگر سخن گوئی ترا راست گوی دارد و اگر کاری پیش آید ترا امیر خود سازد و اگر رنجی پیش آید خویشتن را

سه قال صلی الله علیه وسلم المرء علی دین خلیله فلینظر احدکم من یخالل فقط من بدایة الهدایه ۱۲

[illegible]

سپر تو سازد و اگر راحتی پیش آید بر تو ایثار کند و علی مرتضی رضی الله عنه میگوید برادر
حقیقی آن بود که در همه کارها با تو بود و هیچ خویش از برای منفعت تو اختیار کند و اگر ترا کاری
افتد باک ندارد که کار خویش بشولیده کند تا کار تو راست شود سیم خصلت صلاح است
با هیچ فاسق دوستی نباید گرفت که هر که از خدای تعالی نترسد از شر وی ایمن
نتوان بود که چون غرض وی بگردد وی نیز بگردد و هر که از خدای تعالی بترسد بر هیچ کبیره اصرار
نکند بلکه دیدن معصیت زیانکار بود اگرچه بدل بر آن انکار کند که چون معصیت بسیار بینی دل ترک
آن معصیت فرا گیرد و کردن آن معصیت بر تو آسان شود و ازین سببست که غیبت بر دل
پارسایان آسانتر از جامه دیبا و انگشترین زرین پوشیدنست با آنکه غیبت عظیمتر است
لیکن از بسکه شنیده اند و بدیده اند بر دل ایشان آسان شده است چهارم آنکه بر دنیا حریص
نباشد که صحبت با کسی که دنیا دوست بود زهر قاتل است هر که با زاهدان نشیند دنیا بر دل وی
سرد شود و چون با اهل دنیا نشیند دنیا بر دل وی شیرین شود و طبع آدمی ماننده گی
جستن است با دیگران و گفته اند دو اشتر را بر یک آخر بندی اگر همرنگ نشوند همخوی شوند
و طبع و خوی از یار بیاموزد همچنان شود که پیش آتش بچیزیکه با آتش نزدیک بود پنجم
خصلت آنکه راستگوی بود که صحبت دروغگوی هیچ راحت ندارد که بر هرچه گوید اعتماد
نباشد **فصل** بدانکه این خصلتها جمله جمع کمتر شود در یک تن و اگر اینهمه شرط کنی هیچ دوست
نیابی مگر زندگانی تنها کنی یا با هر کسی دوستی بقدر خصلت وی کنی و دوست سه است یکی
دوست آخرت باید که در وی هیچ چیز نگاه نداری مگر دین و ورع و یکی برای دنیا در وی

خلق نیکو نگاه باید داشت و سیوم بر آنکس و روزکار کذاشتن با وی تا دل نگیرد و دروی آن
نگاه باید داشتن که از شر وی سلامت یابی و گفته اند مردم سه است یکی همچون غذاست که
از وی چاره نیست و یکی همچون داروست که گاه گاه بوی حاجت افتد و یکی همچون علت
است که هیچ کار نیاید لیکن چون کار افتاد با وی صبر باید کردن و مدارا تا فراگذارد و صحبت
وی نیز از فایده خالی نیست مرد عاقل را که هر چه بد بیند از وی خود از آن حذر میکند که نیک بخت
آن بود که پند از دیگران گیرد و مومن آینه مومن بود یعنی نیک و بد خویش از دیگران بداند
عیسی را صلوات الله علیه گفتند ترا ادب که آموخت گفت هیچکس لیکن هر چه مرا بد نمود از
دیگران از آن دور بودم و بحقیقت اگر مردمان چیزی که از دیگران بد دانند دست بدارند
ادب ایشان تمام تر باشد والسلام پیدا کردن حق صحبت خلق بدانکه چون با کسی
صحبت افتاد بدان سبب حقوق واجب شد رسول صلی الله علیه وسلم میگوید مثل دو دوست
همچون دو دست است که یکدیگر را میشویند و رسول صلی الله علیه وآله وسلم در بیشه شد
و دو مسواک باز کرد یکی راست و یکی کج یکی از صحابه با وی بود راست بوی داد و کج خویشتن
باز گرفت آن یار گفت یا رسول الله این راست تر و اولی تر بود که بهتر بود رسول صلی الله علیه
وآله وسلم گفت هیچکس یکساعت با کسی صحبت نکند الا که وی را سوال کنند از حق آن صحبت
که بجای آورد یا ضایع گذاشت رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت هیچ دو تن با یکدیگر
صحبت نکنند که نه دوست ترین ایشان نزد خدا تعالی رفیق ترین ایشان بود بیار خویش
پس آداب صحبت بباید آموخت و اول ادب آنست که مال خویش از دوست و برادر دریغ ندارد

اگر اصل مال دریغ داری باری آنمقدار که حاجت وی بود دریغ نداری و چون دوست را
بمعاونتی و مددی حاجت افتد معاونت و مدد بکنی بی آنکه ویرا بزبان فرا باید خواست
و باید که راز وی نگاهداری و با هیچکس نگوئی و عیب وی بپوشانی و هرچه در حق وی
شنوی از زشتی باو نگوئی تا ازین رنجور نشود و هرچه از نیکی شنوی بگوئی تا شاد شود
چون سخن گوید بهمه دل فرا شنوی و گوش داری و بر سخن وی عیب نجوئی و اعتراض
نکنی و چون بخوانی بنام نیکوتر بخوانی و بدان خطاب خوانی که وی دوست تر دارد و آنچه
از خصال نیکوتر بود در وی بروی ثنا گوئی و چون از وی نیکوئی بینی شکر گوئی و بیکار وی
بکوشی و کین وی از دیگران بخواهی در غیبت وی چون کسی سخن وی گوید همچنانکه بیکار خویش
کنی و چون نصیحت حاجت آید بتعریض و لطف گوئی و اگر از وی خطائی و تقصیری باشد
نادیده و ناشنیده آری و عتاب نکنی لیکن عفو کنی و در نماز ویرا دعای خیر کنی در حیوة وی و
چون بمیرد اهل او را نیکو داری و تا توانی هیچ بار خویش بروی ننهی و همه بارهای وی
بکشی و بشادی وی شاد باشی و اظهار کنی و باندوه وی اندوهگین باشی و چون فرا وی رسی
بسلام ابتدا کنی و ویرا تقدیم کنی و جای نیکوتر تسلیم کنی و چون برخیزد با وی برپای خیزی و در پی
وی روی و خویشتن را در میان حدیث وی در نیفگنی و در جمله زندگانی با وی چنان کنی که
خواهی که دیگران با تو زندگانی کنند و هر که برادر و دوست خویش را نه آن پسندد که خویشتن را
آن دوستی وی نفاق بود و در دنیا و آخرت بروی وبال باشد اینست آداب دوستان
و برادران اما آشنایان و دوست ناکه دوست نباشد از ایشان حذر باید کرد که بیشتر شر از ایشان

[illegible]

تعریض بکنایه سخن گفتن و پیش آوردن از منتخب ۱۲

رسد که هر که دوست بود خیر تو خواهد و هر که تراند اند با تو کاری ندارد آما رنج ازیشان آن باشد
که بزبان دوستی نماید و بدل مخالف باشد لیکن چون با ایشان مبتلا شدی در محله یا در
مسجدی یا در مدرسه یا در بازار ادب زندگانی با ایشان آن باشد که هیچکس را بخشم خرد
ننگری که باشد که با خدای تعالی او اقرب باشد و نزد خدای تعالی از تو بهتر باشد بزرگی گفته است
خدای تعالی سه چیز در سه چیز نهان کرده است سخط خویش در معصیتها نهان کرده است
پس هیچ صغیره را خرد مدار که باشد سخط خدای تعالی دران باشد و خشنودی خود در طاعتها
نهان کرده است هیچ طاعت را خرد مدار باشد که رضای وی دران باشد و دوست
صاحب ولایت خود را در بندگان خود نهان کرده است هیچ بنده وی را حقیر مدار باشد که
وی از اولیا باشد و تو ندانی و این سه قاعده سه اصل بزرگست همیشه در پیش دل باید داشت
و هیچکس را بسبب دنیا بزرگ نباید داشت که دنیا نزد خدای تعالی بس حقیر است هر که وی را بزرگ
دارد نزد خدای تعالی حقیر باشد و دین خویش را فدای دنیای خلق مکن که هیچکس احمق تر ازان
نبود که آخرت خویش بدنیای دیگری بفروشد و با آنکه خشم خدای تعالی وی را حاصل آید خشم
مردمان نیز حقیر باشد و ازان طمع که کرده باشد محروم ماند که هر که برای خشنودی خلق خشم
خدای تعالی اختیار کند خدای تعالی نیز بروی خلق را خشمگین گرداند و هر که برای رضای خدای تعالی
از خشم خلق باک ندارد خدای تعالی از وی خشنود باشد و خلق را از وی خشنود کند و اگر کسی
با تو دشمنی کند با وی بخصومت مشغول مشو که عمر در سر آن شود و رنج خصمی دراز شود و
دین در میانه تباه شود و غمره مشو بدوستی ظاهری که فرا نمایند و نیز ثنائی که بزبان گویند که

آنهمه بی اصل بود و از حقیقت آن طلب کنی از صدیقی نیابی و طمع مدار که در سرا تو همچنان باشد
که آشکارا و پس عیب مدار که در غیبت زبان بتو دراز کنند که اگر تو انصاف دهی خویشتن را
نیز در حق دیگران همچنان بینی بلکه سخن تو در پیش دوست و خویشاوند بلکه در پیش پدر و مادر
نه چنان بود که در غیبت ایشان و طمع از مال و جاه و معاونت خلق بریده دار که ثمرهٔ
طمع جز رنج نباشد و طامع خوار و حقیر باشد و هر که طمع از خلق برید در چشم ایشان عزیز بود
و نزدیک خدای تعالی پسندیده بود و هر که حاجت تو روا کند شکر کن و اگر تقصیر کند شکایت
مکن و عذر وی در خویشتن بخواه چون مومن باش که عذرخوی باشد چون منافق مباش
که عیب جوی بود و هیچکس را نصیحت مکن تا آنگاه که اثر قبول در وی نه بینی که اگر چنان بود
نصیحت نشنود و دشمن تو شود و اگر در مسئله خطا کنند و دانی که از تو فایده نخواهند گرفت
میاموز که از تو فایده نگیرند و بدشمنی تو برخیزند مگر چیزی که بمعصیت تعلق دارد و ایشان نمیدانند
آنگاه بلطف با ایشان بگوی که این نشاید و چون از خلق آسوده باشی شکر کن خدای را
عز و جل که ایشانرا مسخر تو کرد و شر ایشان از تو دفع کرد و اگر رنجی بتو رسد از ایشان کار
ایشان با خدای تعالی گذار و بمکافات مشغول مشو و مگوی چرا حق من نشناختی و مرا بزرگ
نداشتی و من چنین و چنینم در فضل و نسب که خویشتن را ستودن نشان حماقت است
و هر که احمق تر بود خویشتن را بیش ستاید و خود را بزرگتر بیند و حق خویش بر مردمان واجب
شناسد و بدانکه خدای تعالی کسی را برنجانیدن تو بدان مسلط کند که تو گناهی کرده که بدان
مستوجب عقوبت باشی تا آن رنج کفارت گناه تو گردد و تا در میان مردمان باشی

هرچه حق گویند بشنو و هرچه باطل گویند خود را کر ساز[٥١] و هر نیکوئی که از ایشان دانی زبان بدان گویا دار و هر بدی که دانی زبان ازان گنگ دار[٥٢] که هرکه چنین نکند در میان خلق سلامت نیابد و سلامت آنکس یابد که انصاف بدهد و انصاف نخواهد یکی از مشایخ مریدی را پرسید که مرا نشانی ده ازین مریدان تو یکیی که صحبت را بشاید گفت اگر کسی میجوئی که بار تو کشد این را بود و اگر کسی میجوئی که تو بار وی کشی همکنان بشایند فصل یکی از حکما وصیت کرده و بیاموخته شاگرد خود را که چون صحبت کنی با دوست و دشمن ابرو گشاده دار و مراعات کن نه چنانکه خویشتن را خوار داری لیکن با وقار باش بی تکبر و فروتن باش بی مذلت و در همه کارها میانه باش نه چنانکه مبالغه کنی تا از حد بشود و نه چنانکه تقصیر کنی تا بحد نرسد و چون راه روی بخویشتن فرو منگر و ازان سو و ازین سو منگر و هر جا که جماعتی از مردم بینی با ایشان مایست و چون بنشینی ساکن بنشین و بر سر دو پای منشین و انگشتهای دست بهم مگذار و با محاسن بازی مکن بدست و با انگشترین همچنین و در پیش مردمان انگشت در بینی مکن و دندان خلال مکن و آب دهان میندازد و براندن مگس از خویش بسیار دست مجنبان و برروی مردمان آسیار مکش[٥٣] و سخن آهسته گوی و بترتیب بشولیده و پراکنده و سخن نیک نیکو بشنو و تعجب باندازه اظهار کن دیگر باره بازگفتن سخن در مخواه و از سخنی که ازان خنده آید حذر کن و ثنای خویش و فرزندان خویش مکن و بشعر و تصنیف که تو کرده باشی و گفته باشی فخر مکن و چون زنان خویشتن میارای و چون بندگان خویشتن خاک آلوده مدار و هر حاجت که از کسی خواهی الحاح بسیار مکن و هیچکس را بر ظلم و معصیت دلیر مکن و مقدار

ن خویشتن با هیچ کس مگوی نه نیز با اهل و فرزند که اگر اندک بود در چشم ایشان حقیر شوی و اگر
بسیار بود هرگز بخشنودی ایشان نرسی و با ایشان بهیبت زندگانی کن بی عنف و رفق
کن بی ضعف و مذلت و با بنده و شاگرد هزل مگوی و مزاح مکن که در چشم ایشان حقیر شوی و
نه چنین با کسی خصومت کنی آهسته باش و زبان نگاهدار و بسر در مرو و سخن بحجت گوی و بزانو در منشین
و انا خشت بست غرور شنیدند در سخن میا و اگر سلطان ترا نزدیک دارد غره مشو و از وی بر حذر باش
و اعتماد مکن و مال خویشتن را از خود عزیزتر مدار و از دوست روز عافیت حذر کن که تا مال و حشمت
داری با تو دوست بود و بر قدر رنج از تو برگردد والله اعلم **فصل** اینقدر که گفته آمد
درین کتاب زاد آخرت را بشاید که جامع است شرح طاعات و معاصی را و شرط صحبت و
معاملت با خالق و خلق و هر که این جمله بجای آورد و ازین فارغ شود و زیادتی خواهد که
بستاند از کتاب کیمیا طلب کند و اگر زیادت از آن خواهد از کتاب احیاء علوم الدین
طلب کند که ثمره عبادت بر قدر معرفت و علم باشد و عالم بی علم دستخوش شیطان بود و اگر
اندک علم بود و بیش از آنکه میکند اندر رنج وی بسیار بود و ثواب اندک همچو مزدوری
که همه روز بیل زند و تا وی گشته تا درمی بوی دهند و مثل عالم چون مهندس بود که بیک
ساعت خطی چند بر جای کشد ده دینار بوی دهند هرچند علم و معرفت بیش میشود رنج کمتر
و ثواب بیش میشود و پس اصل کار در شناختن زاد آخرت علم است و حاصل باید که این
جهان را رباطی دانی و خود را مسافری شناسی و درین رباط از بهر آن آمده تا به تعجیل
توشه برگیری که راه دراز در پیش است باید که درین رباط چندان دل ننهی که از مقصود

[illegible]

سفر بازمانی و هرها زا فراموش کنی و هر حالی از غم و شادی که بتو رسد بگوی انا

لله و انا الیه راجعون بدل نه بزبان و درستی این آیه از خود طاب که چون

بدانی که بازگشت تو بپادشاه خواهد بود چنان باشی که چون بحضرت آن پادشاه

رسی ازوی با شرم داری و آین کتاب نمودارلیست از ظاهر علم تقوی و تمامی این علم

اندران دو کتاب دیگر یاد کرده شد باید جست و بالله

عصمة و التوفیق الله تعالی

یوفقنا و ایاکم لما یحب و یرضی

صلی الله علی سیدنا محمد

المصطفی و علی آله اجمعین

و سلم تسلیما کثیرا

کثیرا کثیرا

۱۲۹۶

علم آنست یا ازان حاصل شود

از آن یا بسوی حق یا رجوع کند

و بواسطه قرب الرحمان

هر کتابی که از مطبع سید شاه محمد قادری مفروق است خریدنش ممنوع

که مسروقه است

شاه محمد